

# تاریخ مشروطه ایران

جلد دوم

نوشته  
کسروی تبریزی



مؤسسه انتشارات امیرکبیر  
تهران، ۱۳۶۳

تهیه شده توسط گروه ادبیستان کاوه آهنگر

## گفتار هشتم

### چگونه دربار با راضی گرایید ؟ ..

در این گفتار سخن رانده میشود از  
پیشامدهای سه ماهه ، از زمان کشته شدن  
اتابک تا هنگامیکه زمینه به آشوب میدان  
تویخانه آماده گردید .

کشتن اتابک يك شاهکاری بشمار است ، و چنانکه خواهیم دید  
این شاهکار دلهای درباریان را پر از بیم و ترس گردانید ، و  
مجلس باتابک جایگاه آزادیخواهان را در دیده بیگانگان و الا نسر ساخت ، و  
پس از همه اینها ، کارها را برای دیگری انداخته يك دور نوینی  
برای تاریخ جنبش مشروطه باز کرد . عباس آقا جانبازی بسیار مردانه ای نمود .  
اتابک با آن راه نیرنگی که پیش گرفته بود جنبش آزادیخواهی را در همان آغازش ،  
نا انجام گزاردی ، و آشوب و در هم کاری بسیار بمیان انداخته تسوده ایران را بیکبار  
بی آبرو گردانیدی . بدترین دشمنان کسیست که در جامعه دوستی رخ نماید و آنهم چون  
اتابک مرد آزموده کهنکاری باشد . عباس آقا با خون سرخ خود آزادیخواهان را رو -  
سفید گردانید .

لیکن شکفت است که دارالشوری خود را بیکانه گرفته ، نمیخواست باین جانبازی  
گرانهای آنجوان ارجی گزارد . بلکه هواخواهان اتابک چیرگی نموده میخواستند آقای  
خود را يك مرد نیکوکار و يك وزیر دلسوز نشان داده ، عباس آقا را يك آدمکش سبهاکار  
باز نمایند .

شب یکشنبه نهم شهریور ( ۲۲ رجب ) که آنداستان رو داد ، فردا از آغاز  
روز ، دوسید و بسیاری از نمایندگان در حیاط بهارستان گرد آمدند ، و در باره  
پیشامد بگفتگو پرداختند تلگراف پایین را که نمونه اندیشه مجلس است بانجمنهای  
شهرها فرستادند :

« تلگرافخانه های عموم ولایات بحکام وانجمنهای ایالتی و ولایتی اطلاع بدهند ،  
« دیروز ( ۱۱ ) ماه اتابک اعظم وزیر داخله برای معرفی وزراء جنگ و عدلیه حسب الرسم ،  
« بمجلس شورای ملی حاضر شده بعد از انعقاد مجلس دوساعت از شب رفته در بیرون بهارستان ،



کسروی ، احمد

تاریخ مشروطه ایران (جلد دوم)

چاپ سیزدهم : ۱۳۵۶ - چاپ چهاردهم : ۱۳۵۷ - چاپ پانزدهم : ۱۳۵۹

چاپ شانزدهم : ۱۳۶۳

چاپ و صحافی : چاپخانه سپهر ، تهران

حق چاپ محفوظ است .

تیراژ : ۱۶/۵۰۰ نسخه

« در موقع درشکه نشستن از طرف دو نفر شخص مجهول الحال بکلوله رولور مضروب و ،  
 « بفاصله چند دقیقه برحمت ایزدی پیوست قاتل یا رفیق قاتل بلافاصله خود را کشته مجلس ،  
 « شورای ملی باتفاق امانه دولت بجد تمام مشغول تحقیقات است که منشأ این سوء قصد ،  
 « و مرتکبین اصلی آنرا بدست آورد قتل مرحوم اتابک اعظم از ضایعات عظیمه و موجب  
 « تأسف و تحسرت است امید است کشف منشأ فساد و جزای قانونی مرتکب و شرکاء ،  
 « او در سایه قدرت و سطوت مجلس شورای ملی سهولت میسر و از برای عموم ملت ایران ،  
 « تشفی عادلانه حاصل شود.»

سپس چون هنگام پستین مجلس برپا گردیده گفتگو آغاز یافت ، نخست محقق الدوله  
 که از نمایندگان خراسان ولیکن از هواداران دربار می بود . بایک تندی سخن پرداخته  
 چنین گفت : « با این وضع رفتار که اینگونه اشخاص خدمتگزار بدین بلای ناگوار مبتلا  
 کردند لازمست که اکیداً از طرف مجلس ارائه ترتیبی شود که اشخاص خاین را هرگز  
 یارای اینگونه تجاوزات نماند .»

پس از وی ، سید محمد تقی هراتی که از هواداران ویژه اتابک می بود بپا برخاست  
 و لایحه ای را که بازاریان نوشته و با خود بمجلس آورده بودند خواندن گرفت . ایسن  
 بازاریان را همان سید محمد تقی و بستگان اتابک واداشته بودند ، و در لایحه شان پس از  
 دیباچه ای چنین نوشته میشد : « اکنون که این واقعه بزرگ که قتل این شخص شخیص  
 محترم که صدراعظم مملکت و اول مشروطه خواه و خدمتگزار بدولت و ملت بوده است  
 بظلم و ظنbian واقعه شده لهذا باکمال احترام استدعا مینماییم که جداً مجلس محترم از  
 هیئت وزراء و حکومت شهر قاتل و محرک این عمل شنیع را خوانسنة مجازات قانونی دهند  
 والا ما اصناف شما و کلای محترم را آسوده نخواهیم گذاشت .»

چند ساعتی با اینسخنان گذشت . کسانی فرصت یافته سهشهای بد خواهانه خود را  
 بیرون ریختند . دیگران نیز با ازبیم ، و یا از آنکه در آزادیخواهی تا این اندازه همراه  
 نمیبودند ، خاموش می ایستادند . گفته شد مجلس کمیونی برگزید که بجهتجوها و بازرسیهای  
 شهربانی و عدلیه نگرهبانی کند . ولی این نیز بجایی نرسید ، و سرانجام آن کردند که  
 تلگرافی برای شاه ، که اینزمان در سلطنت آباد میبود فرستند ، و پس از همدردی و  
 دلسوزی ، پسا فتاری دولت را در بازجویی و بازرسی و دنبال کردن گناهکاران  
 خواستار کردند .

از اتابکی که آنهمه دروغها و نیرنگها را دیده بودند هواداری مینمودند . شگفتتر  
 آنکه کسانی بهانه آورده میگفتند : « گذشته ها هرچه بوده باشد . در همان نشست اخیر  
 مجلس اتابک دلسوزی بسیار بمشروطه نشان می داد .» بیخردان بگفته های فریب آمیز  
 او این ارج را می نهادند .

اینها نمونه ایست که اتابک بیشتر نمایندگان را زیر دست خود گردانیده مجلس

را از نیرو انداخته بود . کاری بایسن نیکی رخ داده بود و مجلس بان ارج نمی نهاد . از  
 آنسوی در پیرون نیز بسیاری از دشمنان مشروطه جنب و جوش مینمودند ، و چنین میخواستند  
 که دولت پیشآمد را عنوان و کسانی را از سران آزادی دستگیر گردانند . از روزنامه  
 ها نیز « ندای وطن » که دارنده اش مجدد الاسلام کرمانسی ، جز در پی سود خود نبود ،  
 پیش آمد را در میان چارچوبه سپاه ، وزیر عنوان « انالله وانا الیه راجعون » آگاهی داد .



پ ۱۴۸

سعد الدوله

از آنسوی با دستور شاه و به پشتیبانی مجلس ، شهربانی دست باز کرده میرزا  
 صادق طاهباز را بنام همراهی با عباس آقا ، و همچنین شاگرد عباس آقا و کسان

دیگری را بگرفت و بزندان انداخت . برادر عباس آقا از تهران گریخته در قزوین بناشناس خود را کشت .

جنارۀ عباس آقا که دو روز بیشتر بروی خاکها بود کسانی از بازاریان بنام همکاری درخواستند که بایشان سپرده شود تا بخاک سپارند . ولی شهربانی نپذیرفت و خود شبانه آنرا با خواری بسیار بخاک سپرد . چنین گفته میشد که او را نخست با همان جلقه و شلوار که بتن میداشت در گودالی انداخته خاکی برویش ریخته اند ، لیکن سپس از ترس آگاهی آزادبخواهان بیرون آورده کفن کرده اند .

تا سه روز بدینسان چیرگی از سوی دربار می بود . و آزادبخواهان نمی توانستند سخنی بگویند یا ایرادی بگیرند . ولی کم کم زبان آنان باز شد . نخست روزنامه روح القدس ، که آن زمان تازه بیرون می آمد ، در شماره های چهار و پنج خود گفتارها در بدی اتابک نوشت و از رفتاریکه با جنارۀ عباس آقا شده بود رنجیدگی نشان داد . از آنسوی انجمن آذربایجان به پشتیبانی از گرفتاران برخاسته بر رفتار شهربانی خسرده گرفت . دیگر انجمنها نیز بسا وی هم آواز گردیدند . کم کم در مجلس نیز این گفتگو بمیان آمد و نتیجه این شد که شهربانی دیگر کسی را نکرفت و داستان در اینجا پایان یافت .

از اینسوی کسانی بیازجویی از سر خاک عباس آقا پرداختند ، و شادروان قاضی ارداقی با برادرش میرزا علی اکبر در این باره کوشیده فیروز شدند ، و خوابگاه جاویدان آنجوان با غیرت را پیدا کرده گلکار گزاردند ، و آنرا با گچ و آجر بالا آوردند . سپس روز شنبه پانزدهم شهریور ( ۲۸ رجب ) که روز هفتم مرگ آن جوان بود نزدیک بدو هزار تن از آذربایجانیان و تهرانیان و دیگران رو بسر خاک آنجوان گزاردند ، و دسته گل فراوان بروی کورش ریختند ، و نمایش و جنبش بسزا از خود نمودند . شادروانان ملك المتكلمین و بهاء الواعظین گفتارها راندند و ارجشناسی از جانفشانی عباس آقا نمودند . بدینسان پذیرایی شایندۀ ای بجا آوردند .

این در تهران بود . در آذربایجان چنانکه گفتیم ، از چند روز پیش جنبشی به دشمنی اتابک درخوی و تبریز می رفت ، و این بود همینکه آگاهی از کشته شدن اورسید بشادمانی برخاستند . در تبریز قلیچ آقا با شمشیر آخته ای بدست ، سوار اسب گردیده ، یکدسته از مجاهدان را بدنیال خود انداخته بسا موزیک بی بازار آمدند ، و کشته شدن دشمن مشروطه را آگاهی دادند . بازاریان بشادمانی چراغها را روشن گردانیدند . از آنسوی دربارۀ عباس آقا ، چون در روزهای نخست که آذربایجانی بودنش دانسته نبود بکاری برخاستند ، ولی سپس که دانسته شد آذربایجانی و خود از مجاهدان می بوده به بسیج يك ختم با شکوهی پرداختند ، و روز آدینه بیست و هشتم شهریور ( ۱۱ شعبان ) در مسجد میدان مقصودیه ختم گزاردند . آنروز از همه کویها مردم دسته دسته می آمدند و بازمی گشتند . مجاهدان

صف بصف با موزیک و بیرق درآمد و شد می بودند . فردا شنبه تا نهمروز نیز برپا می بود ، و چون هنگام برچیدن ختم رسید میرزا غفار ز نوزی که از مجاهدان قفقاز شمرده میشد بيك گفتار شیوا و هناینده ای به ترکی و فارسی پرداخت ، و شعرهای بجایی خواند و دلهای همه را بتکان آورد ، و در پایان چنین گفت : « بیسایید ای برادران در صفات مجاهدی نأسی باین جوان مرحوم کسرده خائنین بیدین را از صفحه مقدسه وطن عزیز پاک کنیم . »

سپس بشمرهای ترکی پرداخت :  
 آرقادا شلار قان توکون تا جوشه کلسون کاینات  
 ثابت اولسون تا جهانۀ بزدکی عزم و ثبات  
 ذلته عمدۀ مرجحدور شرقلسی بر مصامت  
 ملته لازم دکلدور بیله افسرده حیات  
 ظلم و استبداد دوری درد و باس ایامیدر  
 آرقادا شلار قان توکون قان توکمکون ایامیدر  
 چنین ختم با شکوه بزرگی تا آنروز کمتر دیده شده بود .

کشته شدن اتابک نتیجه های بسیاری را در پی داشت ، و یکی از آنها کناره گیری صنیع الدوله رئیس مجلس بود . اینمرد ایران - بست نشینان خواه و دلسوز میبود ولی چنانکه رفتارشان داد ، با جنبش توده انبوه که معنی درست مشروطه همینست همراهی نمی توانست ، و از اینرو بمشروطه دلخوشی نشان نمیداد و در کشاکش ها پسوی در بار گرایش مینمود . این همانست که گفتیم پیشنهاد میکرد قانون اساسی را به نجف نزد علمای آنجا فرستند ، و این نمونه نا آگاهی او از مشروطه یا دلیل ناهمراهی می باشد . از آنسوی خاندان اینان با اتابک بستگی دیرین میداشتند ، و برادرش حاجی مخبر السلطنه در کابینه او از وزیران میبود .

از اینرو از روزیکه اتابک بایران آمد صنیع الدوله سرگرانش با مشروطه بیشتر گردید ، و چند بار بکنارۀ جویی کوشید . لیکن مجلسیان نپذیرفتند چون مرد آرام و سنگینی میبود با خواهش او را نکه داشتند . ولی چون اتابک کشته شد صنیع الدوله از مجلس پاکشید و سپس نیز کناره جویی خود را آگاهی داد .

در اینمیان احتشام السلطنه بتهران درآمد . اینمرد که با آزادبخواهی شناخته گردیده و از سوی تهران بنمایندگی برگزیده شده بود در کمیسیون مرزی میگردانید تا این هنگام از آنجا بازگشت . نمایندگان آمدن او را فرصت شمرده بجای صنیع الدوله برگزیدند و کسانی بخانه اش رفته بمجلس آوردند .

در همانروزها محمدعلیمیرزا کابینه ای را که برگزیده بود بمجلس آگاهی داد ، بدینسان:

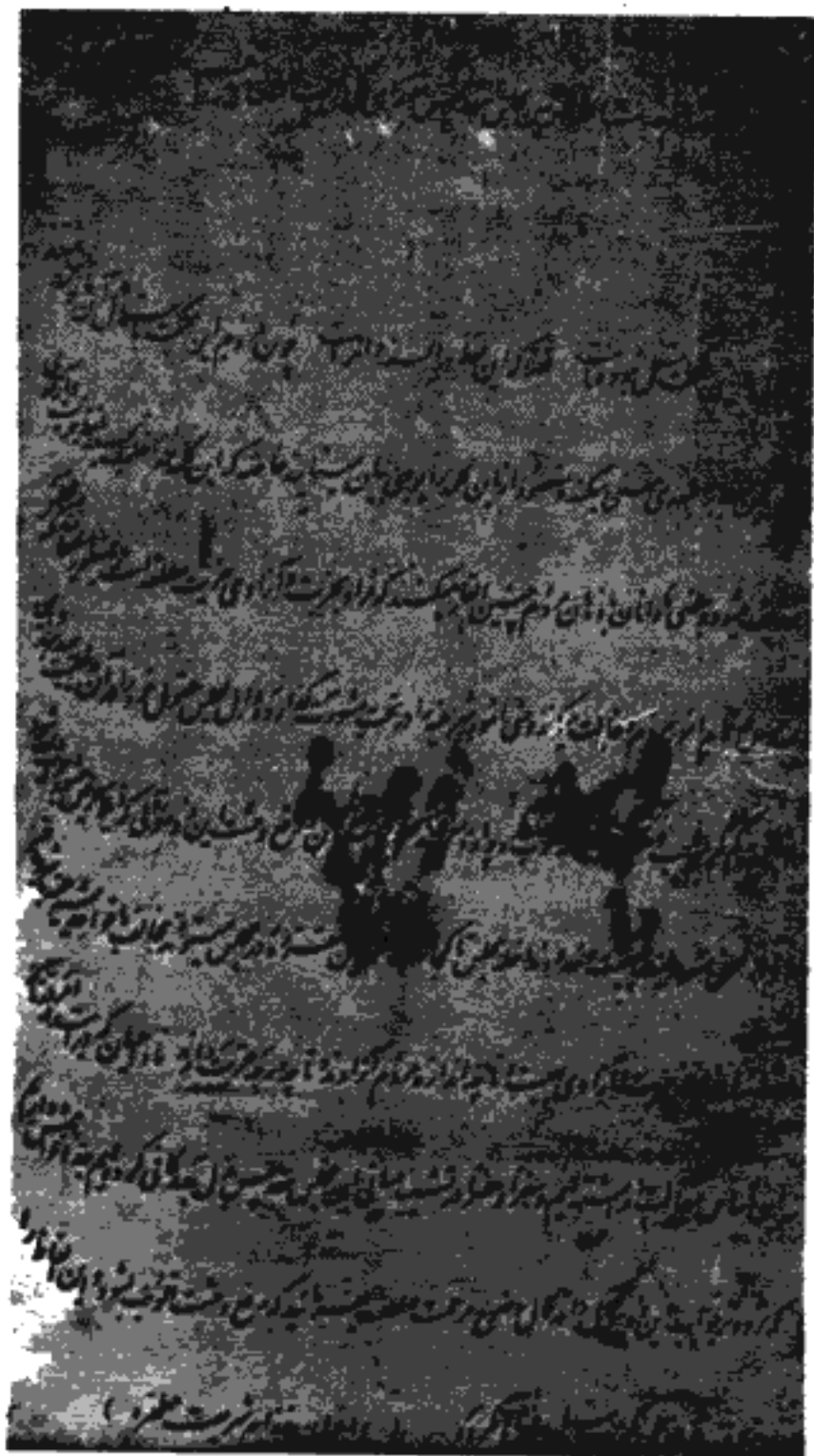
مشیرالسلطنه رئیس الوزراء و وزیر داخله ، سعدالدوله وزیر خارجه ، مستوفی -  
العمالک وزیر جنگ ، قوام الدوله وزیر مالیه ، مشیرالملک وزیر عدلیه ، مهندسالعمالک  
وزیر فواید عامه ، مجدالعمالک وزیر تجارت ، نیرالملک وزیر علوم و اوقاف .

در مجلس چون گفتگو شد بیشتر نمایندگان باین کابینه امید نیکی نمی بستند ، و  
نبایستی ببندند . زیرا بیشترشان همان درباریان بیکاره می بودند ، و از آنسوی سعد -  
الدوله وزیر خارجه از مجلس بیزاری نموده و خود را کنار کشیده بود . با این بدامیدی  
چون مجلس خود نیز بیکاره شده بود آنها را پذیرفت و در نشست دوشنبه بیست و چهارم  
شهریور (۷ شعبان) که برای شناسانیدن بمجلس آمدند کسی زبان بایراد نکشاد .

یک نتیجه دیگر کشته شدن اتابک بازگشتن حاجی شیخ فضل الله و دیگران بخانه -  
های خودشان بود . زیرا چنانکه پس از مرگ اتابک دانسته شد در رفت آنان را در  
عبدالعظیم اتابک از کیسه خود میداد ، و چون او کشته شد دیگر کسی پولی نداد و  
پیشوایان دین با سخنی رو برو شدند ، و چاره ای جز آن نمیدیدند که دست از کشاکش  
بردارند و به تهران باز گردند . لیکن برای آن نیز به دستاویزی نیاز می داشتند ،  
و گر نه بیکبار بی آبرو گردیدندی . این بود باز دست بدامن دوسید زدند ، و اینان چنین  
نهادند که صدر العلماء داماد بهبهانی ، یک پرسش نامه ای بسیج کند ، که در آن معنی  
مشروطه و آزادی ، و اینکه آیا مجلس به « احکام شرع » نیز دست خواهد زد و یا تنها  
بکارهای « عرفی » بس خواهد کرد ، از مجلس بپرسد و از اینسو مجلس یک پاسخی  
بدلخواه بست نشینان دهد ، و دوسید نیز آن را مهر کنند ، و این پرسش و پاسخ دستاویزی  
برای بازگشتن بست نشینان بخانه های خودشان باشد .

این یک مهربانی و دلسوزی نا بجایی از دو سید در باره حاجی شیخ فضل الله و  
همراهانش بود . بهر حال صدر العلماء بدستور رفتار کرده یک پرسش نامه ای بنام علماء  
آماده گردانید . مجلس نیز بهمان دستور پاسخ داد . دو سید و آقا حسین رضوی هم در  
پای آن جمله هایی نوشتند و مهر و دستینه نهادند ، و این پرسش و پاسخ در نشست روز  
سه شنبه هجدهم شهریور (یکم شعبان) در مجلس خوانده شد ، بی آنکه نامی از حاجی شیخ  
فضل الله یا دیگری برده شود .

بست نشینان همان پاسخ را گرفتند ، و در پای آن حاجی شیخ فضل الله و سید احمد  
طباطبایی و حاجی میرزا حسن نیز مهر نهادند ، و چنین وانمودند که مجلس در خواستهای  
ما را پذیرفت و ما سخن خود را پیش بردیم ، و همین را دستاویزی ساخته ، روز سه شنبه  
بیست و پنجم شهریور (هشتم شعبان) شهر بازگشتند و هر یکی بخانه های خود رفتند و  
بخاموشی گراییدند . بدینسان داستان بست نشینی که با آن تندی و هیاهو آغاز شده بود ،  
با این خاموشی و خواری پایان پذیرفت ، و نتیجه دو چیز بیشتر نشد : یکی بردن آبروی  
خودشان ، دیگری باز کردن زبان بدگویان بمشروطه و مجلس .



پ ۱۳۹

این بیکره نشان میدهد پرسش صدرالعلماء را از مجلس  
در نامه ای که محرر حاجی شیخ فضل الله بپسر او در نجف در این باره نوشته چنین  
میگوید : بعد از اینکه به برکات امام عصر صلوات الله علیه دفعه مقاصد اسلامی حضرت



خداوندگار اعظم آقا ارواحنا فداء حاصل گردید و حضرات حجج و مجالس امضا نمودند. بعد از تحصیل این نوشته که هزار مرتبه زحمت تحصیل آن زیاد تر بود از تحصیل نوشته و دستخط مشروطه گرفتن از شاه دیگر رأی مبارك حضرت آقا ارواحنا فداء بر این قرار گرفت که با همه همراهان ب شهر تشریف فرما شوند .

اینان آن پرسش و پاسخ را چاپ و پراکنده کردند . سپس پیکره ها از روی آنها برداشته همه جا فرستادند و ما اینک پیکره آنها را می آوریم . (پ ۱۳۹ و پ ۱۴۹)

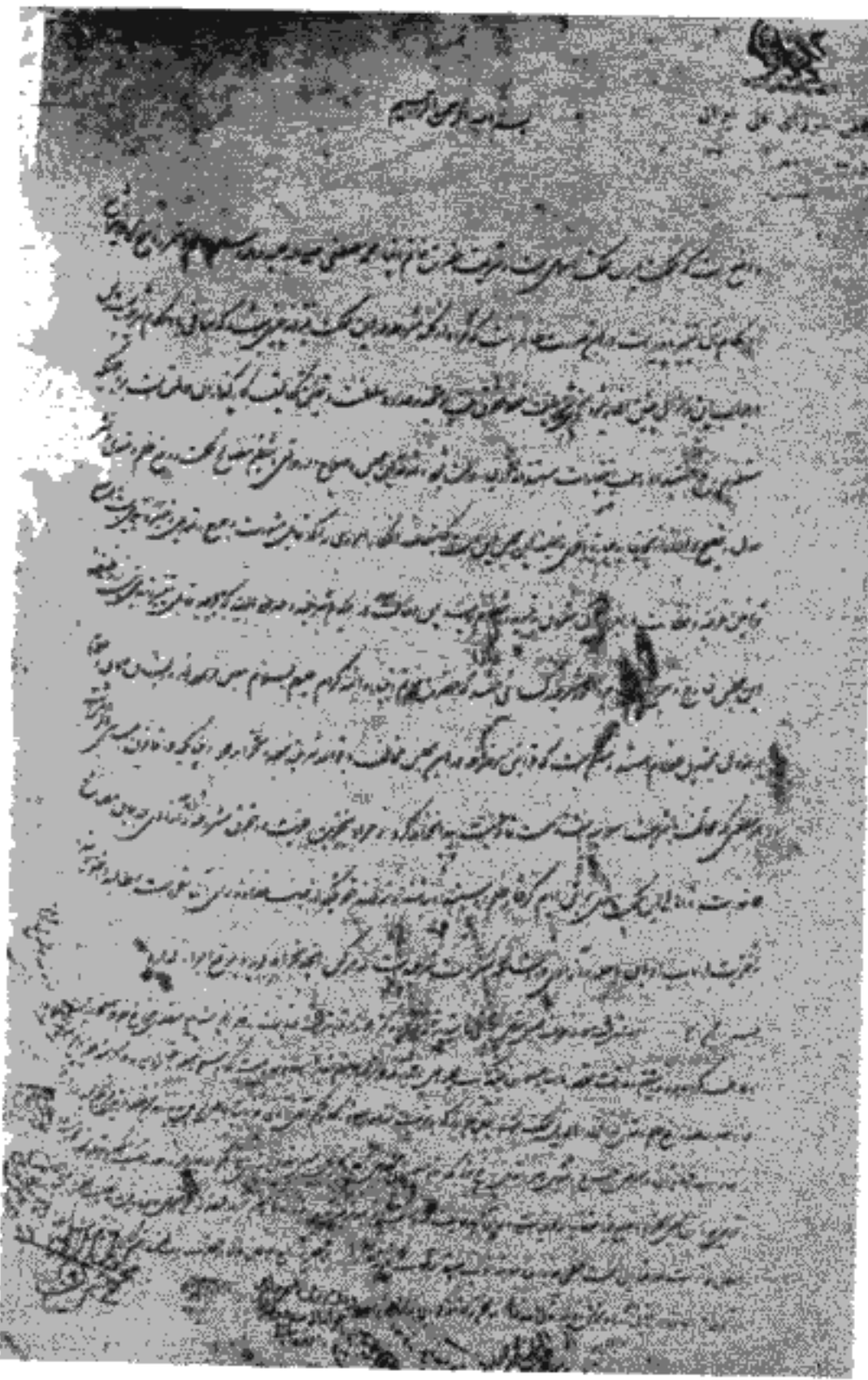
**پیمان ۱۹۰۷ در میان**

**روس و انگلیس** چنانکه گفتیم کشته شدن اتابک ، يك سنگ بزرگی را از سر راه پیشرفت مشروطه برداشت ، و امید میرفت که از آن پس پیشرفت بهتر و تندتر باشد . ولی جای افسوسست که در همان روزها يك سنگ بزرگ دیگری در سر راه آن پدیدار گردید ، و آن پیمان ۱۹۰۷ دوهولت روس و انگلیس بود که همان روزها در روزنامه هاشان پراکنده گردید . از دیرگاه گفتگوی این پیمان در میان دودولت میرفت ، و روزنامه هاشان آگاهی از آن میدادند ، و روزنامه جبل العتین کلکته نیز گفتارها نوشته ، از بیمیکه از رهگذر آن با ایران میرفت ، سخن میراند ، تا در این هنگام پایان رسید و روز سی و یکم اوت (هشتم شهریور و همان روزی که اتابک کشته گردید ) در پترسبورگ بدستینه نمایندگان دودولت رسید .

تاریخچه این پیمان آنست که دولت های روس و انگلیس در ایران همیشه با یکدیگر همچشمی داشتند . در زمان مظفرالدینشاه و ناصرالدینشاه هر یکی از اینان می کوشید بیشتر از دیگری در ایران دامتیازه بدست آورد و جای پا بیشتر بسیج کند ، و هر یکی میکوشید دیگری را دور تر و بی بهره تر گرداند . روسیان از سالیان دراز آرزوی سپاه آوردن با ایران می داشتند . ولی هر زمان که میخواستند بچنان کاری برخیزند انگلیسیان از راه سیاست بجلوگیری می پرداختند .

اینست این دودولت اگرچه همسایگیشان زیان بزرگی با ایران میبود ، این همچشمی شان سودمند می افتاد . لیکن در این هنگام چون در اروپا آلمان سخت نیرومند گردیده و این دودولت جنگ خود را با آن نزدیک میدیدند یا خود خواهشند میبودند ، از اینرو بهتر می دانستند که با یکدیگر بهمدستی گرایند و هر گونه کشاکش و همچشمی را کنار گزارند و در نتیجه این بود که آن پیمان را باهم بسته چنین میخواستند که در ایران مرزی برای دست درازی و امتیاز طلبی هر یکی پدید آورند که در میانه برخورد و رنجشی پیدا نشود . راستی را انگلیسیان در اروپا خود را نیازمند سپاه بی شمار روس دیده ، بیاس سیاست اروپایی خود از سیاست آسیایی شان چشم می پوشیدند ، و برای دلجویی از روسیان در ایران جلو آنان را باز می گزارند .

زیان این پیمان با ایران آن میشد که از این پس ، روسیان چیرگی بیشتر نمایند و فشار و آزار بیشتر رسانند ، و چون دولت روس با مشروطه ایران دشمنی آشکار نشان



پ ۱۴۰

این پیکره نشان میدهد پاسخی را که مجلسی پیرش صدرالعلماء داد

میداد ، يك زبان دیگرش این میشد که محمدعلیمیرزا در نبرد با آزادخواهان چیره تر گردد و با فشاری بیشتر نماید ، و روسیان آشکاره با ویاوری کنند .  
می باید گفت : بخش بزرگی از دشمنیهای آینده محمدعلیمیرزا با مجلس و مشروطه و داستان بمباران مجلس ، و سپس آمدن سپاه روس بایران و دژ رفتاریهای آنان در آذربایجان و گیلان ، و سپس بازگشت محمدعلیمیرزا در سال ۱۲۹۰ ، و پس از همه داستان شوم التیماتوم ، از نتیجههای این پیمان بوده است . اگر جنگ بزرگ اروپا در سال ۱۹۱۴ بر نخاستی ، و در پایان آن شورش بزرگ بلشویکی رخ ندادی ، خدا میداند که ایران از رهگذر این پیمان چه گزندها دیدی .

اینك تکه هایی را از آن پیمان در اینجا می آورم :

### قرار داد در باب ایران

« نظرباینکه دولتین انگلیس و روس متفقاً متعهدند که انتکریته و استقلال ایران را ،  
« مراعات نمایند و محض آنکه صمیماً مایل بحفظ نظم در تمام نقاط این مملکت و ترقی ،  
« صلح آمیز آن می باشند و مایلند که برای تمام سایر ملل بالسویه حقوق تجارتی و ،  
« صنعتی همیشه برقرار بوده و چون هر يك از دولتین مذکورترین بملاحظه ترتیب ،  
« جغرافیائی و اکونومی (ثروتی) اهتمام مخصوص در حفظ امنیت و نظم بعضی ایالات ،  
« متصله و بامجاوره ایران سرحد روس از یکطرف و سرحد افغانستان و بلوچستان ،  
« از طرفی دیگر دارند برای احتراز از هرگونه علل و اسباب حدوث اختلاف نسبت ،  
« بمصالح خودشان در ایالات سابق الذکر ایران بموجب مدلول فصول ذیل با یکدیگر ،  
« اتفاق نمودند . »

« فصل اول - دولت انگلیس متعهد می شود که در آنطرف خطی که از قصر شیرین ،  
« از راه اصفهان و یزد و خلیج بنقطه ای از سرحد ایران منتهی و سرحد روس و افغانستان ،  
« را تقاطع مینماید برای خود یا کمک عادی بر عایای خود یا معاونت باتباع دولت دیگر ،  
« در سد تحصیل هیچگونه امتیاز پلنیککی یا تجارتی از قبیل امتیازات راههای آهن و ،  
« سایر راهها و بانکها و تلگرافها و حمل و نقل بیمه و غیره بر نیاید . »

فصل دوم - دولت روس هم متعهد است که در آن طرف خطی که از سرحد افغانستان  
« از راه قازبک و بیرجند و کرمان رفته ببندرعباس منتهی میشود برای خود یا کمک باتباع ،  
« خود یا معاونت بر عایای دول دیگر در سد تحصیل هیچگونه امتیازات پلنیککی یا تجارتی ،  
« از قبیل امتیازات راههای آهن و سایر راهها و بانکها و تلگرافها و حمل و نقل بیمه و غیره ،  
« بر نیاید و نیز دولت روس متعهد است که وجهاً من الوجوه بهیچ وسیله در اوقاتی که  
« دولت انگلیس در مقام کمک بمطالبه این قبیل امتیازات در نواحی مزبوره بر می آید ،  
« ضدیت ننماید و مسلم است که اماکن مذکوره در فوق جزو نواحی است که در آنجا دولت  
« روس متعهد است که در مقام تحصیل امتیازات مذکوره فوق بر نیاید . »

« فصل سوم - دولت روس متعهد میشود که بدون اینتکه قبلاً با دولت انگلیس ،  
« مشاوره و تفهیمی شده باشد بهیچگونه امتیازی که بر عایای انگلیس در نواحی ایران ،  
« واقع فی مابین خطوط مذکوره در فصل اول و دوم داده شود ضدیتی نکند و دولت ،  
« انگلیس نیز بهمین نحو در باب امتیازاتی که بر عایای روس در همان نواحی ایران داده ،  
« شود متعهد است تمام امتیازات موجوده حالبه در نواحی مذکوره در فصل اول و دوم ،  
« هم بحال خود برقرار خواهد بود . »

شکفتن این بود که در گفتگوی این پیمان آگاهی بدولت ایران نداده و نماینده ای  
از این کشور نطلبیده بود . سپس نیز با آنکه در هشتم شهریور بود که به آن در پترسبورگ  
دستبنه نهادند تنها در هشتم مهرماه (۲۲ شعبان) بود که آگاهی از آن بوزارت خارجه  
فرستادند . اگر چه روزنامه حبل المثنی کلکته از یکسال پیش گفتارهایی در باره بسته  
شدن چنین پیمانی و زیانهای آن سخنان بسیار رانده و ایسران را آگسآگس گردانیده بود ،  
و سپس چون آگاهی از دستبنه نهادن بآن پراکنده گردید ، حبل المثنی تهران يك رشته  
گفتارهای دیگری نوشت و باز آگاهیهایی داد ، و این یکی از انگیزه های بنام شدن  
آن روزنامه گردید .

بهر حال روز دو شنبه دهم مهرماه (۲۴ شعبان) در مجلس گفتگوی این پیمان بمیان  
آمد ، نامه سفارت انگلیس بوزارت خارجه و متن پیمان خوانده گردید ، و برخی از  
نمایندگان سخنانی رانندند . ولی راستی را بیشتر نمایندگان از اندازه زبان آن آگسآگس  
نمی بودند و از اینرو شور و گرمی که می بایست دیده نشد . با اینحال چنین پاسخ داده  
شد : این پیمان تنها بخود دولت های انگلیس و روس روانست . ما در کار خود آزادیم ،  
و اگر خواهیم توانیم بیک روسی در جنوب ، یا بیک انگلیسی در شمال امتیازی دهیم ، بدینسان  
گردن نگزاردن خود را بآن پیمان آشکار گردانیدند .

در بیرون نیز این پیشآمد با آزادخواهان گران افتاد ، و دولت انگلیس که از آغاز  
جنبش مشروطه ، پشتیبانی با آزادخواهان نموده در میان ایشان جایگاه ارجمندی یافته  
بود ، با این پیشآمد از آنجایگاه پایین افتاد و رنجش بسیار رخ داد . سفارت انگلیس  
این دریافته نامه ای بوزارت خارجه ایران فرستاد ، که در آن چنین نوشت : این پیمان  
زیانی با آزادی و جداسری کشور ایران نخواهد داشت ، و دولت روس « مادامی که بمصالح  
آنها خلل وارد نیامده از هرگونه مداخله ، در کارهای ایران خودداری خواهد  
نمود ، و این نامه در روزنامه حبل المثنی بچاپ رسیده اندکسی از رنجش و خشم  
آزادخواهان کاست .

درباره این پیمان چه ذر آنهنگام ، و چه در سالهای دیرتر ، در روزنامه های ایران  
و اروپا سخن بسیار رانده شده ، و پس از شورش بلشویکی در روسستان که بلشویکها  
رازه های نهان دولت خود کاسه پیش را بیرون ریختند ، این دانسته شد که این پیمان

بندهای نهانی نیز در باره انداختن دولت عثمانی ، و بخشیدن خاک آن در میان روس و انگلیس و فرانسه ، داشته است ، و درباره ایران نیز خواستشان جز بر انداختن آزادی و جدا سازی این کشور نمی بوده ، ولی چون این سخنان هر چه بوده گذشته و از میان رفته ما نیز بهمین اندازه بس کرده درمی گذریم .

در همان روزها در تهران یکدستان شکفت دیگری رخ داد ، و آن **گراییدن درباریان** اینک انبوه درباریان بیکبار به مشروطه گراییدن و بنماشهایی **بمشروطه** پرداختند . چگونگی این بود که چون اتابک با دست عباس آقا کشته گردید و از جیب کشنده آن کارت بیرون آمد ، بیشتر مردم چنین باور کردند که راستی را یک انجمنی از فداییان برپاست که برای کشتن بدخواهان مشروطه آماده میباشد و عباس آقا چهل و یکم آنان میباشد . این باور دلهای درباریان را پر از ترس می گردانید و هر کس بزنگی خود بیم میداشت ، آرزوی درآمدن بمیان آزادیخواهان میکرد . این بود سران ایشان با هم گفتگو کرده راهی اندیشیدند که بمیان آزادیخواهان در آیند .

نمیدانم در میان خود چه گفتگوهای کردند و چه نهشهایی نهادند . آنچه در بیرون پدیدار شد این بود که احتشام السلطنه رئیس مجلس و امیر اعظم ( که از دیر گاه خود را آزادیخواه نشان میداد ) جلو افتاده بزرگان درباریان را بخانه علاءالدوله ( برادر احتشام السلطنه ) خواندند و در آنجا گفت و شنیدها کرده نامه ای بمحمد علی میرزا نوشتند در این زمینه : « که امروز قدرت و شوکت سلاطین عظیم الشأن روی زمین را می بینیم که بواسطه این اساس مشروطیت باین عظمت نایل شده اند ، و از محمد علی میرزا خواستار گردیدند که ایشان نیز بمشروطه خواهان پیوندند و بمشروطه کوشش کنند ، و چنین نوشتند : « بخدای احد و احد ابواب چاره از هر طرف مسدود است و سلطنت چندین هزار ساله در تلف چاکران صحیح است که نمک پرورده دودمان سلطنت و پشت در پشت خانه زاد دولت جاوید آبتیم ، اما در اینکه زاده این وطن و شریک این آب و خاکیم شکی و حرفی نیست ، و چنین خواستار شدند که « مقرر شود تمام وزرای مسئول در یک مجلس حاضر شوند و از وکلای مجلس محترم شورای ملی هم قدر ممتد بپایند ، با حضور چاکران تکالیف کلی و جزئی را که دیگر راه عذر و حرفی برای هیچکس نماند معین کنند ... »

این نامه ، یا بگفته خودشان « عرضه داشت را امیر اعظم بنزد شاه برسد و از او پاسخ ، یا بگفته خودشان « دستخط » پایین را آورد :

« مجلس مشروطیت را شاهنشاه مرحوم نورالله مضجعه بملت مرحمت فرمود ما هم امضاء نموده ایم و از آنوقت کمال همراهی را داریم و مجلس را اسباب سعادت و ترقی مملکت میدانیم حالاکه شما حاضر همراهی و خدمتگذاری شده اید چه ضرر دارد ما هم انتها درجه مساعدت را می نمایم بطوریکه نوشته اید وزراء و وکلاء و امراء بنشینید و

باین دستاویز درباریان خود را مشروطه خواه نشان دادند ، و انجمنی بنام « انجمن خدمت » بر پا گردانیدند و از آنسوی روز شنبه پنجم مهر ( ۱۹ شعبان ) که از روی سال شماری ماهی ( قمری ) ، درست یکسال از آغاز گشایش مجلس میرفت ، اینان « لایحه » - ای باسپاه آن « عرضه داشت » و « دستخط » بمجلس فرستاده پرگی طلبیدند که همگی بدانجا روند ، و چون مجلس پرگید ، پانصدتن کما بیش رو بآنجا نهادند .

نمایندگان با شادی و خرمی اینان را پذیرفتند و نوازش و مهربانی در بیخ نگفتند . بهبهانی و حاجی امامجمعه و تقی زاده و دیگران گفتارهای سپاسگزارانه رانده خوشنودی نشان دادند . از ایسو هم سپهدار و امیر اعظم گفتارها راندند ، از سراسر مجلس شادی و خرمی نمودار میشد ، و چون همان روز تلگرافهای اندوه آمیزی از خوی و ارومی رسیده و پیش از در آمدن اینان در مجلس خوانده شده بود ، برخی نمایندگان را اندوه و شادی بهم آمیخته زاروزار میگریستند .

مجلس باشادمانی بسیار بی پایان رسید و درباریان که از آنجا بیرون آمدند در حیاط بهارستان نیز از مردم نوازش و خوشنودی بسیار دیدند . همان روز خود ایشان بشهر ها تلگراف فرستاده این همدستی و یگانگی را مژده دادند . در همه جا مایه شادمانی گردید .

پس پسین روز سه شنبه هشتم مهر ( ۲۲ شعبان ) دسته ای از آنان دوباره بمجلس آمدند و از روی سوگند نامه ای که نوشته بودند همگی سوگند یاد کردند که « بیداً قلماً قداماً سراجهرأ حامی اساس مشروطیت و مقوی اجرای قوانین آن » باشند ، و اگر کاری بآخشیج این سوگند از ایشان سرزند « بلعنت خدا و رسول گرفتار » باشند .

اینک نامه های آنان را از روی روزنامه مجلس در اینجا می شماریم :



پ ۱۴۱

**احتشام السلطنه**

جلال الدوله ، آصف الدوله ، امیر بهادر جنگ ، ظفر السلطنه ، موثق الدوله ، اقبال الدوله



علاءالدوله ، سپهدار ، سردار فیروز ، وزیر افخم ، امیر اعظم ، وزیر مخصوص ، مؤتمن الملك ، سردار منصور ، محتشم السلطنه ، قوام الملك ، مجیرالدوله ، صدر السلطنه ، علاء السلطنه ، آجودا نباشی توپخانه ، علیرضاخان گروسی ، سالار السلطنه ، حاجب الدوله ، مدیر تشریفات ، معین السلطنه ، معین الدوله ، سالار اعظم ، سالار نصرت ، حمید الملك ، فارس السلطنه ، لیث السلطنه ، سیف الممالک ، قولر آغاسی ، سالار نظام ، بهادر نظام ، فتح السلطنه ، حاجب الدوله ، مختار - الدوله ، حشمت الدوله ، مجید الممالک ، وزیر دربار مدیر الملك ، معاون الدوله وزیر مخصوص ، ابراهیم خان امیر تومان ، سردار مسعود ، مؤتمن الملك ، وزیر نظام ، سردار کل ، عزیز السلطان ، سردار مفخم ، نصر الملك ، اعزاز الدوله ، شجاع السلطنه ، سهم الدوله ، سهام الدوله ، حمزه آقا ، حسینقلیخان نواب ، آصف السلطنه .

حبل المتین میبوسد : جناب امیر بهادر جنگک چون از یاد کردن قسم فارغ شد پایین آمده بموم تماشاچیان که حیران قنوت آنها شده بودند خطاب کرد که قرعه این فال میمون بنام من بیرون آمده دوروز دیگر بطرف ارومیه حرکت کرده جان و سر بر کف دست بطرف مقصود خواهم شتافت و شاید دیگر خدمت برادران ترسم و با کمال شرف جانبازی کنم شهادت خود را همراه من سازید که از عهده این خدمت وطن بیرون آیم .

بیچاره مردم فریب این دروغها را میخورند و با این نمایشهای فریبکارانه دلهای خود را پراز شادی میگردانیدند . نمایندگان مجلس از ساده دلی یا از بی پروایی این بازی را راست پنداشته بآن پذیرایی میپرداختند ، و خواهیم دید که بیشتر همین سوگند - خوران ، بویژه امیر بهادر جنگک و اقبال الدوله ، پس از اندکسی بدشمنی های آشکاری ، بامشروطه برخاستند .

چنانکه گفتیم این نمایش بیش از همه نتیجه ترسی بود که از گلوله عباس آقا در دلهای درباریان جا گرفته بود ، و چنین میپنداشتند که عباس آقا های دیگر فراوانند . ولی سپس که دانستند نیست ایمن گردیده باز دشمنی و بدخواهی آغاز کردند . این يك نمونه است که عباس آقا چه کار بزرگی را انجام داده بود .

يك کار تاریخی دیگری که در همان روزها در تهران رخ داد گرفتن چهل عباس آقا بود . روز یکشنبه سیزدهم مهر (۲۷ شعبان) که سی و هفت روز از خودکشی آنجوان می - گذشت هنگام پسین بازارها را بستند و همه آزادخواهان و دیگران رو بسوی آن جنوان گزاردند .

انجمن آذربایجان کور را با گل آراسته و چادرهای بزرگی برای پذیرایی از مردم آماده گردانیده بود . انجمنها و شاگردان دبستانها دسته دسته می آمدند و دسته های گل می آوردند . حبل المتین میبوسد : جمعیت صحرا را فرا گرفته بود که جای عبور نبود . عده جمعیت به یکصد هزار نفر تخمین زده شد . . . چایی و قهوه و سایر لوازم از همت وطن پرستان سبیل بود . . . خوانچه های شیرینی زیاده از حد و شماره نثار شد . . . شادروانان

حاجی ملک المتکلمین و سید جمال نطقها کردند . شاعران شعرهایی خواندند . بهاء الواعظین شعرهایی خواند که چند بیت آن را بر گزیده در پایین مینویسیم .

ای مزار محترم هر چند بزم مسامی      لیک ازین نوگل که خفت اندر تو شاد و خرمی  
جای دارد در تو آنکو عالمی رازنده کرد      عیسیت خوابیده در دامن تو مسانا مریمی  
ای جهان غیرت ای عباس آقا کز شرف      زخم قلب ملک و ملت را تو شافی مرهمی



پ ۱۴۲  
علاء الملك

ترك ایرانی نژاد ای آنکه همچون تهمتن      معلی فر فرسیدون محیی جاء جمی  
گفت تاریخ عزایش را بزاری خاوری      کرد از شش لول احیا عالمی را آدمی  
در این هنگام دنباله قانون اساسی نیز در مجلس بی پایان رسید . يك قانون که آنهمه کشاکش بر سرش رفته ، و آنهمه امیدها بآن بسته می بود انجام یافت و روز پانزدهم مهر

(۲۹ شعبان) دارالشوری تلگراف پایین را بشهرها فرستاد :

« بحمدالله والمنه ضمیمه قانون اساسی که سعادت و سلامت ایران را پایه و پایه و حافظه  
« بیضه اسلام و حامی حوزه دین قدیم و مروج احکام شریعت غرای محمدی است و استحصال  
« ترقی مملکت و استحكام و استقلال دولت و استقرار حقوق ملت منحصرأ در روی این »  
« اساس مقدس استوار خواهد شد امروز که بحساب شمس روزاول سال دوم افتتاح مجلس  
« شورای ملی ایران است بحسن تصادفی که از جمله علایم غیبی است که توجه اعلای این »  
« اساس مقدس است به صحنه مبارکه اعلی حضرت قوی شوکت اقدس همایون شاهنشاهی »  
« خلدالله ملکه و سلطان موشح گردید جا دارد عموم ملت از صمیم قلب بشکرانه این »  
« موهبت عظمی و حسن استقبال این مراتب آزادی را در رفع اغراض شخصی و متابعت  
« نامه بقوانین مملکتی قرارداد خود راشایسته و سزاوار این چنین عطیه مقدسه معرفی  
« کنند . » (شورای ملی)

اکنون باذربایجان باز میگردم . در این یکماه (از نیمه شهریور تا  
**انجمنهای ایالتی** نیمه مهرماه) در آنجا نیز داستانهای رخ می داد . سپاه عثمانی  
همچنان در خاک ایران می نشست و کردان در پیرامون ارومی  
همچنان بیدادگری مینمودند . اقبال السلطنه همچنان سرکشی مینمود و دسته های انبوه  
از کردان او بدیه های خوی ریخته هر زمان آبادی دیگری را تاراج میکردند . اسماعیل-  
آقا ، یا بگفته کردان سیمکو ، نیز بسرکشی برخاسته در پیرامون های سلماس بتاخت و تاز  
میپرداخت . در همان هنگام در خود تبریز نیز کارهایی می رفت .

اگر چه در میان اینها داستان خوی از همه بزرگتر است ، ولی چون بسخن درازی  
نیاز میدارد نخست از تبریز گفتگو کرده سپس بآن داستان خواهیم آغاز کرد .  
در تبریز در این هنگام آرامش میبود . فرمانفرما دل بستگی بکارها نشان می داد و  
انجمن نیز با او همدستانی مینمود . دسته مجاهدان بآرامش گراییده باستواری بنیاد  
دسته بندی های خود میکوشیدند . پس از آن کشاکش که در میان قفقازیان با علی مسیو و  
همدستانش . در باره سر دستگی پیش آمد و با فیروزی علی مسیو و همدستان او پایان  
پذیرفت اینان بهتر دانستند که رویه بسامانتری بدسته خود دهند ، و این بود دست کیفر باز  
کرده ، از مرکز غیبی ، فرمان کشتن چند تن از مجاهدان را دادند که با دست همراهانشان  
کشته گردیدند .

یکی از کشتگان یوسف خز دوز بود که از سر دستگان مجاهدان بشمار میرفت  
و خود مرد زبان داری میبود و در انجمن و دیگر جاها پیش افتاده سخن میگفت . « مرکز  
غیبی » خود سربهایی ازو سراغ میداشت و این بود دستور کشتنش را داد و چون روزنامه  
انجمن این سرگذشت را با جمله های نیکی برشته نوشتن کشیده و چنین پیداست که همان  
نوشته خود « مرکز غیبی » است اینک همانرا در پایین می آوریم :

« مشهدی یوسف خز دوز تبریزی که از چندی باینطرف کسوت فدا کاری را محض  
پیشرفت خیمالات خود در بر کرده بود نقشه افعال او هر دقیقه با دست مفتشین مخفی در  
دایره قضاوت فرقه مجاهدین فی سبیل الله مکشوف و هر روز صفر عسبان را در نامه اعمال  
او میگذاشتند تا اینکه حدود قانونی این سلسله نجیبه بآخر رسیده و خط اعدام بنام وی  
کشیده شد . . .

مقارن روز چهارشنبه دوم ماه درحینیکه مشارالیه از میدان معروف « هفت کچل »  
عبور می نموده است یکنفر از مجاهدین مانند هیکل غضب راست در مقابل حریف ایستاده  
و خبردار کرده است : ملتفت باش تیر اجل را که قرعه فنا بنامت کشیده شده و  
رفتنی هستی .

گناه کار تا می رود چیزی بگوید یا جنبشی کند گلوله از ضلع چهارم و قلبش گذشته  
از پشتش بدر می رود و متعاقب آن يك گلوله دیگر خورده جان بجهان آفرین تسلیم میکند  
دیگر یوسف خز دوز نیست . . .

این داستان روز نوزدهم شهریور ( ۲ شعبان ) رخ داد . در همان روزها انجمن  
ایالتی شش تن را برای فرستادن بخوی و ماکو برگزیده روانه گردانید که نامهای ایشان  
را با داستانشان خواهیم آورد .

روز بیست و هشتم شهریور ( ۱۱ شعبان ) ختم با شکوهی برای عباس آقا چیدند که  
داستان آنرا نوشتیم .

روز پانزدهم مهر ( ۲۹ شعبان ) تلگراف دارالشوری در باره قانون اساسی رسید که  
مردم بشادمانی برخاستند و یکدسته از آزادیخواهان با موزیک بازارها را گردیدند و  
شادیا نمودند . نمایندگان انجمن بتلگرافخانه رفته بدارالشوری و محمدعلیمیرزا  
تلگرافهای سپاسگزاری فرستادند .

در همان روزها در تبریز به برگزیدن نمایندگان « انجمن ایالتی » از روی قانون  
آغاز کردند ، و چون این داستان گذشته ای در تاریخ مشروطه میدارد ، و آنگاه همپس  
برگزیدن ، در تبریز دنباله ای پیدا کرد اینست آن را با گشادی و درازی می نویسیم :  
چنانکه نوشته ایم نخستین شهری که انجمنی برای نگهبانی بکارها و سر رشته داری  
برپا کرد تبریز بود . در این شهر همپسکه مشروطه گرفته شد و « نظامنامه انتخابات » رسید ،  
کسانی را برای بکار بستن آن « نظامنامه » و برگزیدن نمایندگان دارالشوری نامزد  
گردانیدند و خانه ای برای نشستن آنان اجاره کردند ، و چون از کارشکنی محمدعلیمیرزا  
که آن زمان در تبریز می بود بیم می داشتند ، همان خانه را بنام « انجمن ملی » قانونی برای  
خود ساخته هر شب سران آزادیخواهان در آنجا گرد آمدند و در زمینه پیشرفت کوششهای  
خود بسکالشی و گفتگو پرداختند ، و در اینمیان برخی کارهایی ، از بیرون کردن امامجمعه و  
میرهاشم از شهر و مانند این ، انجام دادند .

محمدعلیمیرزا از این رفتار آنان سخت آزرده میگردید ، و این بود چون پس از یکی دو هفته کار برگزیدن نمایندگان برای دارالشوری پایان پذیرفت پیام فرستاد که انجمن را ببندند ، و انجمن نشینان که یکی از ایشان حاجی میرزا حسن مجتهدی بود ، آن پیام را بکار بسته از انجمن پاکشیدند . ولی مجاهدان و آزادیخواهان خرسندی ندادند و



پ ۱۴۳

### مارشیمون پیشوای آسوریان

شبانہ بشورش برخاستند ، و چنانکه در جای خود نوشته ایم (۱) با فشار محمد علی میرزا رانا گزیر از بازگرفتن سخن خود گردانیده باز انجمن را برپاساختند .

(۱) بخش یکم صفحات ۱۷۴ و ۱۷۵

اینان میخواستند در تبریز ( و در دیگر شهرها نیز ) يك انجمنی از برگزیدگان توده برای نگهبانی بکارهای آنجا بر پا باشد . بویژه در آن هنگام که آغاز جنبش می بود . و آزادیخواهان در هر شهری بيك-کانونی نیاز می داشتند . این بود در شهر های دیگر نیز ، به پیروی از تبریز انجمنهایی بنیاد یافت که رشته کارها را بدست گرفت . دارالشوری گاهی ایراد به پیدایش این انجمنها میکرد ، بویژه با انجمن تبریز همچشمی آشکار نشان میداد . ولی این کانون آزادی که سپس « انجمن ایالتی » نامیده شد در اندک زمانی شایندگی بسیاری از خود نشان داده در برابر دارالشوری بالا افراشت ، و رشته شورش و جنبش را در سراسر ایران بدست گرفته با کاردانی آن را راه برد ، و چون در چند پیشآمد به پشتیبانی از دارالشوری برخاسته آن را از گرفتاری رها گردانید ، از اینرو جایگاه خود را هر چه استوارتر گردانید . سپس چون قانون اساسی که دارالشوری آن را پرداخته بود ، پراکنده شد این انجمن کمیهای بسیاری در آن پیدا کرده بخرده - گیری برخاست ، و چنانکه نوشته ایم (۱) بگرفته پیشنهاد هایی کرد که یکی از آنها بر پا شدن انجمنها در شهرها بود ، و بدینسان خواست رویه قانونی بخود دهد ، و در نتیجه آن پیشنهاد بود که دارالشوری ناگزیر شد دنباله ای بقانون اساسی بیفزاید ، و چنانکه میدانیم این دنباله بزرگتر و ارجدار تر از خود قانون اساسیست ، و کشاکشهایی را که بر سر آن رفت در این تاریخ نوشته ایم . از این گذشته دارالشوری قانون جداگانه ای برای « انجمنهای ایالتی و ولایتی » بگذاشت که در خرداد ماه ۱۲۸۶ ( ربیع الثانی ۱۳۲۵ ) پایان پذیرفت .

از همان هنگام می بایست انجمنهای خود سرانسه در هر شهری که می بود از میان رفته انجمن هایی از روی این قانون برگزیده شود . ولی چون در آن قانون دو گونه انجمن ، یکی ایالتی و دیگری ولایتی پیش بینی شده ، و این دانسته نمیبود که در کجا آن و در کجا این بر پا باشد ، از اینرو کار بدیر می افتاد تا دارالشوری در این زمینه نیز قانون گزارد ، بدینسان که چهار جا را که آذربایجان و خراسان و فارس و کرمان میباشد « ایالت » ، و جاهای دیگر را « ولایت » شناخت ، و این اگر چه مایه رنجش گیلاتیان گردید و در رشت آشوبی پدید آمد ، ولی دارالشوری پروا ننمود و از اندیشه خود باز نکشت .

بهر حال در این هنگام در تبریز آن قانون را بکار می بستند و کسانی را برای « نظارت » بر میگزیدند ، بدینسان انجمن تاریخی و بسیار کارآمد تبریز که باید نامش همیشه در تاریخ باز ماند آخرین روزهای خود را می پیمود ، و خواهیم دید که از برگزیدن انجمن قانونی چه نتیجههایی برخاست .

(۱) بخش یکم صفحات ۱۹۴-۱۹۵

که مجتهد بنام خوی میبود رفته بی هیچ انگیزه‌ای او را کشت . همچنین آقا ضیاء برادر حاجی امام‌جمعه را از پا انداخت



پ ۱۴۴

شاهزاده ضیاء الدوله یکی از هواخواهان آزادی

از این رفتار چشم مردم خوی ترسیده بسیاری از توانگران و شناختگان از شهر گریختند و یا رونهان کردند ، چنانکه کسی نیارست برام انداختن جنازه کشتگان رود و با يك خواری آنانرا بخاك سپردند . بدینسان آشفتگی بسیاری رخ داد . از یکسوا این آدمکشی بیجا ، و از یکسو رسیدن پیاپی گریختگان از جنگ و زنان و بچگان بینوای تاراج دیده .

اکنون بداستان خوی میپردازیم . چنانکه گفته‌ایم خوی از شهرهایی میبود که در دلبستگی بجنبش مشروطه و در کوشش پیروی از تبریز مینمود و آزادبخواهان آنجا غیرت و کردانی نیکی از خود نشان میدادند ، و در این آخر ها چنین رخ داد که

میرزا جعفر زنجانی باشی تن دیگر از خود خویان ، از باکو از سوی کمیته اجتماعون عامیون ، ایرانیان بآنجا در آمد . این میرزا جعفر در باکو نگهبان يك کاروانسرای ( اوده باشی ) میبوده . ولی از هوشیاری و بخردی القبا خوانده سوادی میداشته ، و این بود چون ایرانیان جزیی برپا کردند او یکی از پیش گامان گردید ، و در سایه غیرت و کردانی جایگاهی در میان دیگران پیدا کرد ، و چون کمیته بهریکی از شهرها فرستادگانی از خود می فرستاد ، میرزا جعفر را هم با شش تن از خود خویان بآنجا فرستاد ، و اینان هنگامی رسیدند که کردان اقبال السلطنه در دبه های خوی تاراج و کشتار دریغ نمیگفتند ، و از تلگرافهای گله و ناله که بتهران فرستاده میشد نتیجه بدست نمی آمد .

میرزا جعفر از همان روز رسیدن مردانه بکار پرداخت . نخستین کار او آن تلگراف و لایحه در باره اتابك بود که نوشته ایم . سپس باین شد که : از مجاهدان و خویان دسته هایی پدید آورد و خود بجلوگیری از اقبال السلطنه کوشد . این بود دسته هایی پدید آورده از حکمرانان نیز سه توپ و چند صد سرباز گرفت ، و آنها را بدو بخش گردانیده يك بخش را با دو توپ بسکمن آباد و دیگری را با يك توپ بقرا ضیاءالدین فرستاد که در برابر کردها لشکر گاه ساختند . فرمانده لشکر سکمن آباد میر اسدالله قراعینی و فرمانده لشکر قرا ضیاء الدین پسرش میرهدایت بود که هر دو از پسر و پدر بدلیری شناخته میبودند . سپس خود میرزا جعفر نیز روانه سکمن آباد گردید که از نزدیک بکارها سرکشد .

این يك کار غیرتمندانه‌ای از میرزا جعفر و خویان بود . با همه جنگ ناآزمودگی و کمی شمار و افراد بجلوگیری از کردان تاراجگر و خونخوار برخاسته بودند . ولی افسوس که فیروزی نیافتند و میرزا جعفر جان در آن راه گذاشت .

چگونگی آنکه روز آدینه بیست و یکم شهریور ( ۴ شعبان ) ناگهان کردان از هر سو بلشکر گاه اینان تاختند و با شلیک گلوله کسان بسیاری را بخاك انداخته سپس بچادرها ریختند و گروهی را نیز دستگیر گردانیدند . توپ و افزار و کاجال هرچه بود بتاراج بردند در این جنگ نزدیک شصت تن از مجاهدان کشته شدند . از کردان نیز بهمین اندازه کشته شده بود . یکی از کسانی که دستگیر افتادند خود میرزا جعفر بود .

بدینسان لشکر گاه سکمن آباد بهم خورد و بازماندگان شکسته و پریشان خود را بخوی رسانیده چگونگی را آگاهی دادند . فردای آن روز در خود خوی يك داستان بسیار نابجای دیگری رخ داد ، و آن اینکه یکی از مجاهدان بخانه حاجی میرزا ابراهیم



در این هنگام آشفتگی سخت بود که فرستادگان انجمن ایالتی تبریز با نجا رسیدند چنانکه گفتیم انجمن ایالتی شش تن را که شاهزاده مقتدرالدوله و شیخ الاسلام و حاجی جلیل مرندی و سالار معزز و وثوق الممالک و حاجی اسماعیل نماینده خوی بودند برگزیده برای چاره جوئی با شوب و نابسامانی کارهای خوی و ماکو فرستاد. شیخ الاسلام (عبدالمیر) داستان این سفر را بایک زبان شیرینی نوشته که به چاپ رسیده و ما اینک کوتاهشده آن را خواهیم آورد.

این فرستادگان شب آدینه بخوی رسیدند که همان روز شکست سکمن آباد بود، و فردایش هم داستان کشته شدن آقا میرزا ابراهیم و آقا ضیاء رخ داد. اینان از همان روز بکار پرداختند. نخست برای جلوگیری از کردان که در دیه ها بیدادگری دریغ نمیگفتند و کینه خویبان را از مردم بینوای آنها میجستند، نامه ها نوشته خواهش کردند که دست از تاراج بردارند و از جنگ دست کشیده نتیجه میانجیگری فرستادگان را بیوسند. نیز بکسان کشتگان راه دهند که هر کسی کشته خود را پیدا کند و بخاک سپارد. سپس با اقبال السلطنه نامه نوشته فشار آوردند که سربازان و دیگر دستگیرشدگان را آزاد گردانند. میرزا جعفر را که دستگیر کرده بودند چون دلیرانه سخن می گفته و لایه نمی نموده نکه نداشته جوان کار آمد غیرتمند را کشته بودند.

از این فرستادگان مقتدرالدوله و برخی دیگران از درباریان پیغمین می بودند و از درون دل بمشروطه گرایشی نمیداشتند، و در شیخ عبدالامیر و حاجی جلیل مرندی نیز آن گرمی که میبایست یافت نمیشد. اینان اگر مشروطه را میخواستند با شورش همدستان نمی بودند، از اینرو بر رفتار دلیرانه مجاهدان خوی ارج نمیگزارند و بجای پشتیبانی بانان روی سرد نشان میدادند، و پافشاری مینمودند که باید جنگ بریده شود و کشاکش با آشتی پایان رسد، و فرمانفرمان نیز از تبریز با تلگراف بانان همدستانی می نمود، و چنین نهاده شد که خویبان ده تن بنمایندگی برگزینند تا همراه فرستادگان <sup>بچورس</sup> رفته با سران کردان و گماشتگان اقبال السلطنه بگفتگو پردازند و بجنگ پایان دهند. خویبان خرسندی نمیدادند. ولی چون فرستادگان سخت می گرفتند خواه و ناخواه نمایندگان برگزیدند، و فرستادگان پس از ده روز درنگ در خوی روانه گردیده آهنگ چورس کردند. لشکر قراضیاء الدین برپا میبود و فرستادگان را پیشواز نمودند و بنوازش پرداختند. ولی فرستادگان روی سردی بانان نشان داده دستور پراکندن دادند. سپس در چورس که در آن نزدیکی است نشیمن گرفتند و با سران کردان که در قراضیاء الدین در نیم فرسخی می نشستند بنامه نویسی و پیام فرستی پرداختند، و پس از گفتگوهای فراوان و آمدن و رفتن، و میهمانی دادن پس از آنکه یکماه کمابیش در آنجا می بودند نتیجه این شد که بکشاکش پایان داده چنین نهادند که کردان دیگر بتاراج و کشتار دیه ها پردازند و راهها را ایمن دارند، و سربازان و دیگران که دستگیر شده بودند اقبال السلطنه را

گرداند، و آنچه از روستایبان بتاراج رفته بانان باز گردانند و زیانهای آنان را بپردازند، و کسانی که در بیرون از جنگ کشته شده اند بیازماندگانش دیه بدهند، و چون اسماعیل آقا شکاک (سمیکو) نیز در سلماس و قوتور سر بر آورده تاراج و کشتار میگرد و سپاه فرستادن بسراو دشواری میداشت از اینرو چنین نهادند که او را با نوازش رام گردانند، بدینسان که دولت فرمانروایی قوتور را باو سپارد، با این شرط که دیگر بدکرداری نکند و آنچه از مردم برده و ربوده بانان باز دهد، و اقبال السلطنه بپایند که او این شرط را بکار بندد.

در میانه پیمان نامه ای نوشته شد و هر دوسو دستینه نهادند، و اقبال السلطنه سربازان رخت نو پوشانیده با دیگر دستگیران روانه گردانید، فرستادگان نیز چون کارهای خود را بپایان رسانیده بودند آهنگ بازگشت بخوی و تبریز کردند.

بدینسان جنگ خویبان با اقبال السلطنه پایان رسید. چنانکه گفتیم این یک خیزش دلیرانه ای از مجاهدان خوی بود که براهبری میرزا جعفر کردند و اگر تادیری پیش میرفت مجاهدان روز بروز آزموده تر و دلیر تر میگردیدند، و این نمونه ایست که شورش ایران چه ژرفا میداشت. ولی افسوس که گرفتاری میرزا جعفر و کشته شدن او، و سپس نیز دل مردگی فرستادگان تبریز آنرا نا انجام گذاشت. تنها نتیجه که از آن بدست آمد از میان رفتن جوان دلیر میرزا جعفر بود. از آنسوی چنانکه فرستادگان از جستجو بدست آوردند در جنگ سکمن آباد از کردان یکصد و هشت تن و از مجاهدان و همدستان ایشان پنجاه تن کمابیش کشته گردیده بودند.

در هنگامیکه فرستادگان در چورس و قراضیاء الدین با کردان **پاسخ اقبال السلطنه** در گفتگو می بودند، چون در تبریز در انجمن از آشفتگی کارهای **به تلگراف فرمانفرما** خوی و بسته بودن بازار آنجا دلنگی در میان میبود میرزا آقا اسپهانی که هنوز در تبریز می زیست و با آنکه بنمایندگی دارالشوری برگزیده شده بود بخواهش برخی مردم از رفتن باز می ایستاد خواستار شد که خود بخودی بیاید و بچاره آشفتگی کوشد، و این بود همراه میرزا غفار زنوزی و میر یعقوب مجاهد (در بان انجمن) روانه گردید، و چون هنگامی بخوی رسید که گفتگوی آشتی در چورس پیش رفته بود با کمی اندرز مردم را بیاز کردن بازارها واداشت، و این یک هنری ازو شمرده گردید و در تبریز هوادارانش بستایش پرداختند، و سپس میرزا آقا خود تنها روانه ماکو گردید که اقبال السلطنه را ببیند، و در این رفتن بود که چنانکه سپس بزبانها افتاد از اقبال السلطنه پولی گرفت، و خواهیم دید که این کار و مانند های آن مایه رسوایی او شد.

اقبال السلطنه از این پس آرام نشست و با انجمن تبریز فروتنی پیش گرفت که گاهی تلگراف یا نامه می نوشت. ولی از درون همچنان دشمن مشروطه میبود و خواهیم دید که



سال دیگر که جنگ میانه تبریز و محمد علی میرزا میرفت او نیز سپاهی بسر سر این شهر فرستاد .

چنانکه نوشته ایم فرمانفرما همان روزهایی که به تبریز رسید تلگرافی باقبال - السلطنه فرستاد ، و چون آن تلگراف در خوی مانده و باقبال السلطنه نرسیده بود



پ ۱۵۴

اسمعیل آقا (سیمکو)

( این پیکره در سالهای آخر زندگانی او برداشته شده )

فرستادگان پس از رسیدن بانجا تلگراف را نیز بوی فرستادند . او يك پاسخ درازی داد که گناه را بگردن خویبان انداخت و اینک در پایین آن تلگراف را می آوریم :

« حضور مبارك نواب مستطاب اشرف والا شاهزاده اعظم فرمانفرما سردار كل ،  
 « روحی فداء تلگراف مبارك در سیم ماه شرف صدور یافته بود در نهم ماه زیارت گردید ،  
 « مذمت و ملامت فرموده بودند که چرا تا حال احوالات و وضع این سرحدات را معروض ،  
 « نکرده ام اولاً چطور میشود مثل نواب مستطاب اشرف والا روحی فداء شخص بزرگ ،  
 « ومحترم و سردار كل مملکت آذربایجان تشریف فرما بشوند چاکریک اظهار انسانیتی ،  
 « نکرده احوالات سرحد را عرض نکنم مگر از هر نقاط تفصیل عرض شده است مخایره ،  
 « را توفیق و بستخانه ها را ضبط کرده اند دیگر از کجا بحضور مبارك برسد از آنوقت ،  
 « که نواب مستطاب اشرف والا روحی فداء از تهران خیال حرکت مملکت آذربایجان ،  
 « فرموده اند تلگرافخانه و بستخانه ها توقیف است آنهم محض اینست عرایضجات چاکر ،  
 « بجاهای لازمه نرسد الحمد لله از سایه دولت و ملت تردد آدمهای چاکر از همه جا ،  
 « مقطوع و ممنوع بوده استدعا دارم اول حکم این را بفرمایید در هیچ قانون در هیچ ،  
 « طریقه مسدود کردن راه عرایض مردم جایز نیست و ثانیاً احوالات این صفحات آرزوی ،  
 « قاعده نیست که عرض شود و در عریضه تلگرافی هم گنجایش نمیکند همین قدر هست ،  
 « هر قدر از چاکران شکایت کرده اند همه را اهالی خوی کرده اند و شکایت هم مینمایند ،  
 « هیچیک از حرفهای آنان نه اصل دارد و نه فرع در حالی دنیا با چاکر مدعی شده است جهت ،  
 « آنرا هم نفهمیده ام که چرا مدعی گری میکنند و بچه جهت میخواهند ما کورا خراب ،  
 « نمایند اهالی خوی یکسالست بچاکران پیچیدگی دارند دست نمیکشند گاه به نمک - ،  
 « خوارگان صد ساله محرك شده انبار غله و تنخواه که داشتیم داغون کرده گناه خود ،  
 « چاکران را بخارجه تبعید نموده اند قلعه را محاصره کرده نزدیک بود عمارتهای ،  
 « دوست ساله را خراب و خودمان و اهل و عیالمان را اسیر نمایند کار نوعی فراهم آمده ،  
 « بیاری خدا ممکن نکرده اند حالا چهار ماه است که چاکر معاودت بما کو کرده از آن ،  
 « تاریخ تا حال هی فزون کشی است که بسر ما کوم میکنند اگر سکوت نمایم جان و مال ،  
 « و عیال مبرود و املاک کلیه مخروبه میشود بمقام دفاع می آیم آنوقت هم طرف سؤال ،  
 « و جواب میشوم آیا دو دست سال است خدمت کرده حالا یاغی دولت بوده ایم یا اینکه ،  
 « بشهر های همسایه صدمه و ضرر زده ایم بچه سرباز و توپ و اهالی را بسر ،  
 « چاکران می آورند چنانکه در آخر وقت يك اردو بمحال سکمن آباد یکی را بمحال ،  
 « چاکر که علاقجات هر دو محال که تعلق بچاکران هست حرکت داده اند آنکه اردوی ،  
 « محال چهار پاره است قتل و غارت نموده اند سهل است بکنفر سید معتبری در ما کو ،  
 « بوده در آن دهات اقامت داشت او را کشته اند حالا از طایفه آن پانصد نفر جمع شده ،  
 « میخواهند بخوی رفته انتقام خود را بردارند بيك درجه جلو گیری نموده ام تا اینکه ،

« مراتب بحضور مبارك عرض شود آنکه احوالات سکن آباد است با بادیهای ایل ،  
 « میلان ریخته بعد از قتل و غارت زیاد سی نفر مرد پانزده نفر از زنان اگراد خارج از ،  
 « قاعده مقتول کرده اند در صورتیکه اهالی عیال کسی را با نظورها بکشند بعد ناچار ،  
 « مانده بمقام دفاع برآمده دعوی سخت کرده شکست با آنها داده تمام اهالی اردو را ،  
 « گرفتار نموده آنکه سواره قراجه داغ و سرباز است رهائی داده و اهالی را ول نموده ،  
 « محض بجهت نمونه یکصد وسی و پنج نفر از سرباز صاحب منصب پسر حاجی حیدرخان ،  
 « پسر لطفعلی خان از این قبیلها گرفته الآن حاضر تر و شاهد معتبر تر از این که نمیشود ،  
 « اگر آنها تخطی بداره ماکو نموده اند آنها مقررند هر گاه چاکران بخاک خوی ،  
 « تجاوز نموده ایم چاکران مقصر است هیئت محترمه که مأمور شده اند البته آمده اند ،  
 « تحقیقات بحقیقت نمایند آنها هم برای العین دیده که اردوی خوی در کدام خاک بوده ،  
 « اند مثل مشهور است خودشان میزنند خودشان گریه میکنند بیاری خدا و از سایه مبارك ،  
 « چاکران از این قبیل آدمها هیچ ملاحظه ندارد در نیمساعت خوی را نیست هم میکنم وساکت ،  
 « هم مینمایم بالکلیه از یاد فراموش نمایند از یکطرف ملاحظه دولت را دارم از یکطرف هم ،  
 « در نزد ملت چاکران را بد نما میکنند زیاده از این اغتشاش نمی شود که اینها مینمایند چاکران ،  
 « سهل است در داخله خودشان چرا اینطورها می نمایند اینها هم خائن دولتند هم خائن ملت خیانت ،  
 « که بدولت نموده اند اینست که تمام قورخانه و توپخانه دولت را داغون نموده اند تلکرافخانه ،  
 « پستخانه را ضبط کرده اند و باین سرحد سه دولت اغتشاش افکنده اند خیانت که ،  
 « بملت دارند اینست که مجتهد علماء و سادات و فقراء ملت را بقتل میرسانند مال ،  
 « مردم را مال الله نموده نه بدولت نه بمجلس اطاعت ندارند بیقاعده گیهای آنها را ،  
 « باین شکل دولت برای العین دیده باز با آنها تنبیه نکرده مؤاخذه نمیفرمایند در مقابل ،  
 « آنها هیچ مقصود و غرضی ندارم که بچاکر مذمت و سلامت وارد مینمایند البته ،  
 « بخلاف کار باید تنبیه شود و اگر نباشد زیاد میکنند از این حرکتی (۲) دارم دولت ،  
 « یا معتبرین ملت چرا از ایران صرف نظر کرده اند اجامر و اویاش را ول کرده ،  
 « از بهر صنف (۲) اگر مانع نباشند که بتر از این مینمایند اینها اگر برای مشروطه است ،  
 « مشروطه چنین نمیشود و کسی هم بمشروطه مانع نیست والا مقصود مخروبه شدن ،  
 « ماکو این خانواده است هر جا چاکران برود بزرگ خودتان (۲) بسی اطاعتی ،  
 « نمینمائیم دو کلمه دستخط مبارك مرحمت فرمایند چاکران با عموم ولایت بدولت ،  
 « روس و عثمانی کوچ نمائیم آنها هم بیایند از تازه اینجا را آباد نمایند و اگر ،  
 « چاره دیگر نیست استدعاست بزودی تکلیف چاکران را مشخص فرمایند امر مقرر ،  
 « شده بود جهت اصلاح میان ماکو و خوی معین بوده اند اگر چه اهالی خوی میبالتی ،  
 « گزاف بچاکران خسارت زده اند و معهذا بر حسب امر مطاعه چاکران حاضر است ،  
 « هیئت محترم شرحی نوشته محل ملاقات را خواسته بودند که معین نموده ام که طرفین ،



پ ۱۴۶

کامران میرزا پادوئن دیگر

(آنکه در دست چپ از ایستاده آقا بالاخان سردار افخم است)

« حاضر شده اصلاح شود همین قدر هست چاکران بیدی هیچوقت راضی نیستیم و ،  
 « طالب خیر هستیم طرف مقابل بدون جهت چاکران را بدنام میکنند . ( مرتضی قلی ) ،  
 « در این میان کشاکش مرزی با عثمانی رنگ دیگری بخود می گرفت .  
 « **دنباله کشاکش مرزی** پس از شکست مجد السلطنه در بیرون ارومی ( که داستان آنرا  
 « نوشتیم ) دیگر کسی بجلو گیری بر نمی خواست ، و این بود عثمانیان  
 « هر زمان آبادی دیگری را می گرفتند و کردان از تاراج دست بر نمیداشتند . انجمن ارومی  
 « بیای پی دادخواهی میکرد و تلکراف پهریز و تهران میفرستاد و انجمن و فرمانفرما فشار

بدارالشوری می‌آوردند. ولی نتیجه‌ای دیده نمیشد. زیرا دولت پروایی نمی نمود و هر زمان نوید دروغی دیگری میداد. بفرمانفرما گفته بودند از تهران لشکری خواهند فرستاد که همراه لشکری که از آذربایجان برای نگهداری مرز و سرکوب کردن رود، ولی نشانی از آن لشکر دیده نمیشد. در مجلس بارها سخن میراندند و تندبها مینمودند لیکن سودی نمیداد و دربار همچنان خونسردی نشان میداد.

شگفتتر آنکه میرزا رضا خان ارفع الدوله سفیر ایران در استانبول گفتاری بیک روزنامه روس فرستاده داستان را از ریشه دروغ می‌شمرد و چنین گفت: «آنچه در این باره نوشته میشود انجمن تبریز ساخته و پراکنده میگردد» (۱) با آنکه در این هنگام روزنامه های روس و انگلیس نیز از پیشامد سخن میراندند و از آنسوی «کمیته اتفاق و ترقی» آزادیخواهان عثمانی از پاریس «بیاننامه» بدارالشوری و انجمن تبریز فرستاده رفتار دولت خود را بیدادگرانه ستوده بیزاری مینمودند. با اینحال ارفع الدوله پیشامد را نمی پذیرفت و به پرده کشی میکوشید.

این رفتار سفیر ایران دلیل دیگر است که میانه محمدعلیمیرزا و سلطان عبدالحمید سازش میبوده. عبدالحمید از ترس آنکه پیشرفت مشروطه در ایران جنبش آزادیخواهی را در عثمانی نیرومند ترگرداند از همدردی و همدستی با محمدعلیمیرزا باز نمی‌ایستاد، و این فشارهای مرزی بآن عنوان میبود. یکروز نامه فرانسه ای در مصر سندی بدست آورده چنین میگفت که عبدالحمید نامه‌ای بمحمدعلیمیرزا نوشته که او را بیافشاری در برابر آزادیخواهان دلیر ترگرداند، و چون روزنامه های تهران این داستان را از آن روزنامه فرانسه‌ای ترجمه کرده بچاپ رسانیدند دربار یا وزارت خارجه بیاسخی برنخواست، و این دلیل است که آن نوشته بیپا نمی بود.

از آنسوی، چنانکه در برخی روزنامه‌ها نیز نوشته شده، در زمان عبدالحمید عثمانی يك افزار سیاسی در دست دولت نیرومند آلمان میبود، و چون این دولت از پیمان روس و انگلیس درباره ایران که گفتگوش از دیرگامی در میان می بود خرسندی نمیداشت، بنام همچشمی چنین میخواست که او نیز در کارهای ایران دست دارد، و از اینرو عثمانی را بمرزشکنی وامیداشت. میباید گفت: در این پیشامد عبدالحمید و محمد علی و دولت آلمان هر سه بهره‌مند میبودند.

از همینجا دولتهای روس و انگلیس بی یکسویی ننموده نمایندگان ایشان در استانبول و تهران بادولتهای عثمانی و ایران گفتگو می کردند، و همانا در سایه گفتگوهای ایشان بود که دولت عثمانی از زور آزمایی در گذشته خرسندی داد که داستان با گفت و شنید و رسیدگی پایان یابد، و روز سی‌ام شهریور (۱۳ شعبان) بود که وزیر امور خارجه ایران به مجلس آمده آگاهی داد که در نتیجه کوشش وزارت خارجه و میانجیگری

(۱) جمله‌هاییست که حمل‌المشین تهران از يك روزنامه روسی ترجمه کرده.

نمایندگان روس و انگلیس چنین نهاده شد که عثمانیان سپاهیان خود را از خاک ایران پس کشند و بسکاشکش و دو سخنی که در میان می‌بود در کمیسیون با بودن نمایندگان روس و انگلیس پرسیدگی شود. نمایندگان از این آگاهی خرسندی نمودند. دولت محتشم السلطنه را بسر نمایندگی در آن کمیسیون نامزد گردانید، و او نخست پذیرفت، و سپس باز ایستاد و بار دیگر پذیرفت و سرانجام در آغاز های ابان ماه از طهران روانه گردید. عثمانیان نیز ظاهر پاشا نامی را بسر نمایندگی فرستادند.

چنانکه گفتیم این زمان در عثمانی نیز دسته‌ای بنام «اتفاق و ترقی» با آزادیخواهی میکوشیدند و این همان دسته است که مشروطه را در آن کشور بنیاد نهاد. در این هنگام بیشتری از سران ایشان از خاک عثمانی گریخته و در اروپا میزیستند و کمیته دسته که سر رشته را در دست میداشت در پاریس برپا میبود، و چون این مرزشکنی از عبدالحمید دیده شد آزادیخواهان عثمانی، چه بنام همدردی و چه بنام همسایگی، بهواداری از ایران برخاستند و کمیته «بیاننامه‌ای» بزبان ترکی برای دارالشوری و انجمن تبریز فرستاد که آنها نیز پاسخ دادند، و چون نیازی بآوردن متن آن «بیاننامه» و پاسنخهاش نیست در اینجا نمی آوریم. لیکن خواهیم دید که همین آزادیخوان عثمانی در جنگهای آزادیخواهان با محمدعلیمیرزا نیز همدستی با ایرانیان کردند و یکدسته از ایشان بخوی بیاری آزادی خواهان درآمدند.

در همان آغازهای ابان ماه در تهران کابینه نیز دیگر گردید. چنانکه گفتیم کابینه مشیرالسلطنه کابینه کار آمدی نمی بود و در نزد مجلس آبرو و ارجی نمیداشت، و چون این کابینه بکار پرداخت چند روزی نگذشت که کارکنان وزارت خارجه از سعدالدوله ناخرسندی نمودند و به ایستادگی و پافشاری برخاستند، و چون سعدالدوله پس از بیرون رفتن از مجلس در دربار و دیگر جاها بیدگوییها از مشروطه و دارالشوری پرداخته و بدینسان دل‌های آزادیخواهان را آزرده گردانیده بود کسی به پشتیبانی از او برنخواست و شاه او را برداشته علاءالسلطنه را بار دیگر وزیر خارجه گردانید که مجلس نیز آنرا پذیرفت.

با اینحال کابینه ارج و آبرویی نداشت، و دانسته نیست چه شد که آنان بکنار رفتند و محمدعلیمیرزا ناصرالملک را بسروزی برگزید که او نیز وزیرانی را برگزیده روز شنبه سوم ابان ماه (۱۸ رمضان) بمجلس آورد و بدینسان بشناسانید:

ناصرالملک رئیس الوزراء و وزیر مالیه، آصف الدوله وزیر داخله، مشیرالدوله وزیر خارجه، صنبح الدوله وزیر علوم و اوقاف و فواید عامه، مخبرالسلطنه وزیر عدلیه، مؤتمن‌الملک وزیر تجارت، مستوفی‌الممالک وزیر جنگ.

نمایندگان خرسندی نمودند و چون ناصرالملک در اروپا درس خوانده بود و در آنروزها بیک اروپا دیده ارج می‌گزارند چه رسد به يك درس خوانده در آنجا، از اینرو ارجمندش می‌شماردند، و در این هنگام نیز جز پاسداری ننمودند. يك کار شگفت وزیر

گردانیدن آصف الدوله بود زیرا اینمرد همانست که از بدخواهان بنام آزادی شمرده می شد که در ماههای نخست مشروطه، مجلس پا فشاری کرده برداشتن او را از والیگری خراسان خواستار گردید، و سپس بعنوان فروش دختران قوچانی او را با دیگران بیازپرس و داوری کشیدند که مجلس پروای بسیاری بآن مینمود و بارها در نشست گفتگوی آنرا بمیان میآورد، تا آنجا که چون گرایشی از فرمانفرما وزیر عدلیه بآصف الدوله نمودار گردید در مجلس تقی زاده با او برخاش کرد. چنین کسی اکنون بعنوان يك وزیر قانونی بمجلس شناسانیده میشد. از این شگفتتر آنکه نمایندگان هیچیک زبان بایراد باز نکرد (همانا بیاس جایگاه ناصر-الملك). تنها روزنامه آدمیت که میرزا عبدالمطلب یزدی مینوشت يك گفتار درازی در این باره بچاپ رسانید. این نمونه دیگری از سستی مجلس میباشد.



پ ۱۴۷

### احمد میرزا ولیعهد

از هنگامیکه اتابک کشته گردید چنانکه گفتیم درباریان بترس برخی نیرنگها که افتاده از دشمنی بامشروطه می پرهیزند. خود محمد علی میرزا نیز شناخته گردید همان رفتار را مینمود، و چنانکه خواهیم دید بمجلس نیز آمد. لیکن در همانحال در ماه ابان برخی نیرنگها سرزده دانسته شد آن نمایشها جز رویه کاری نیست، و چون ترسبکه از کشته شدن اتابک در دلهاشان پدید آمده بود کمتر گردیده باز در پی دشمنی با آزادیخواهان میباشد. یکی از نیرنگها این بود که کسانی از درباریان، از اقبال الدوله و وزیر مخصوص و ناصر السلطنه، و سعید السلطنه و مفاخر الدوله و دیگران، به پیروی از شیوه آزادیخواهان، انجمنی بنام «انجمن قنوت»

بنیاد نهادند که خواستشان جز کوشش بزیان مشروطه نمی بود، و مرتضوی نماینده مجلس که در نتیجه يك کشاکش بازنویان (برسرملك) رنجیده بود، و میرزا جواد ناطق که این زمان در تهران میزیست و او نیز از مشروطه خواهی دل سیری مینمود بآنان پیوستند، و همانا خواست اینان نبرد با آزادیخواهان و برانگیختن مردم بکشاکش ترك و فارس میباشد، و چون بدخواهیشان از گام نخست پدیدار بود و روزنامهها (از حبل المتین و روح-القدس) به بدنویسی از آنان برخاستند. در تهران این زمان انجمن های بسیاری می بود و اینها هر کدام نماینده ای برگزیده يك انجمن مرکزی برپا میکردند. در این انجمن نماینده انجمن آنان را نپذیرفتند، و چون بیشتر آنان از تبریزیان میبودند «انجمن آذربایجان» که آذربایجانیان برپا کرده بودند، و خود يك بنیاد نیرومندی میباشد جلوه گیری از کارهای آنان برخاسته تلگراف پایی را بتبریز فرستاد:

«انجمن ایالتی ملی آذربایجان این اوقات در طهران بعضی از تبریزیها بخبال، و تأسیس انجمنی موسوم به قنوت از اشخاصی معلوم الحال بتحریک تأسیس شده لازم بود، که خاطر محترم آن انجمن مقدس مستحضر و اسم یکی دو نفر از مؤسبین را که «مفاخرالملك و حاجی محمد تقی صراف و امثال آنها است عرضه داریم و انجمنهایی که «هواخواه مشروطیت هستند محرك را معلوم نموده و نماینده آن انجمن را نپذیرفته اند» اگر تلگراف یا لایحه ای از آن انجمن بتبریز برسد مؤسبین آن انجمن و مقصود، «آنها را چنانکه اطلاع دارید مستحضروان خیالات آنها مطلع باشند.»

در همانروزها یکداستان دیگری رخ داد، و آن اینکه سید علی یزدی که از ملایان بنام و مردمدار تهران میباشد و بدربار بستگی می داشت که برای دعا خواندن و مانند آن بنزد محمد علی میرزا میرفت و درباریان پولهای بزرگی باو می رسانیدند روز شنبه دهم ابان (۲۵ رمضان) در مسجد شیخ عبدالحسین بمنبر رفت و آشکاره بیدگویی از مشروطه و مجلس پرداخت و از تقی زاده و مستشار الدوله و دیگران نامبرده «کافرشان» خواند، و از عباس آقا نامی برده جایگاه او را «در طبقه هفتم جهنم» نشان داد، و چون روح القدس کار عباس آقا راهم ارج «ضربت علی» در جنگ خندق ستوده بود ازو نیز یاد کرد و «کافر» نامید. چون طلبه های مدرسه شیخ عبدالحسین در پای منبر، و بهواداری و نگهداری آماده میبودند کسی پاسخی نتوانست، و بدخواهان مشروطه همانرا دستاویزی ساخته بجنب و جوش برخاستند، چون بیم میرفت که اینکار سید علی آقا دو تیرگی در خود تهران پدید آورد مجلس بجلوه گیری برخاست و بشهرستانی دستور داد از مسجد رفتن او جلوگیری، و بدینسان داستان پایان پذیرفت.

چنانکه روح القدس و حبل المتین نوشتند این کار نیز با نگیزش انجمن قنوت و به پشتیبانی دربار میباشد. زیرا سید علی آقا بستگی نزدیک بدربار و درباریان میداشت و با پولهای

درباریان خانه وزندگان خوش بسیجیده بود .

از اینجا انجمن قنوت بسیار بدنام گردید . میرزا جواد ناطق که از پیشگامان جنبش تبریز بوده و آن جایگاه و آبرو در میان آزادیخواهان میداشت در شمار بدخواهان آزادی درآمد .

در همان روز ها حاجی شیخ محمد واعظ که در جنبش تهران پسا در میان داشته و با دو سید در همه جا همگامی نموده ، و سپس داستان مدرسه حاجی ابوالحسن معمار و کشته شدن سید عبدالحمید در سر دستگیر کردن او پیش آمده بود ، و از اینرو یکی از پیشگامان مشروطه شمرده میشد ، او نیز برگشته در منبرها از مشروطه بد میگفت و بسید جمال واعظ و دیگران نکوهش درین نمیداشت ، بلکه نامهای طباطبایی و بهبهانی را نیز با بدی میبرد . بدینسان او نیز از بدخواهان آزادی شمرده گردید .

این میرساند که بسیاری از پیشگامان آزادی معنی مشروطه را نمیدانستند و دلبستگی بآن نمیداشتند ، و برخی از آنان جز از روی هوس بآن کار برنخاسته بودند ، و از اینرو در این هنگام دلگیری از آن نموده باز میگشتند و این بار بهوس دشمنی آغاز میکردند . درباره حاجی شیخ محمد و مانندگان او نوشته ایم که مشروطه را جز بممنی « رواج شریعت » نمیگرفتند و نتیجه آنرا جز گرمی بازار خودشان نمی شماردند ، و اکنون که وارونه آن را میدیدند ناگزیر باز میگشتند و بمردم چنین می گفتند : « ما نمیدانستیم مقصود این لامذهبان چیست » ، یا میگفتند : « آن مشروطه که ما میخواستیم این نیست . باینها و طبیعیها داخل شدند و نمیکزارند » .

بهر حال این کارها میرسانید که محمد علیمیرزا و درباریان دست از دشمنی بر نداشته اند و در نهان همچنان بد خواهند . از اینرو آزادیخواهان دوباره اندوهناک گردیدند ، و آن امید ها که بهمراهی درباریان بسته بودند از میان رفت . چنانکه گفته ایم این یکی از خامبهای تهرانیان می بود که بجای آنکه دسته ای ببنند و نیرویی پدید آورند و بر سر درباریان کوبند میخواستند که بازبان خواهش و لابه ، و یا از راه پند و اندرز به مشروطه خواهیشان وادارند ، و چون نومید میشدند آنزمان هم بناله و زاری میپرداختند و یا زبان بدشنام و بدگویی باز میکردند . چنانکه در همانروز ها که این نیرنگها از دربار نمودار گردید روزنامه روح القدس يك گفتار بیباکانه ای نوشت که روی سخن را با محمد علیمیرزا میداشت ، گفتاری که هیچ سودی بمشروطه خواهان نداشت ولی بهای خون نویسنده اش (سلطان العلمای خراسانی) گردید . زیرا پس از بیرون آمدن آن گفتار روزنامه را بستند ، و وزیر علوم در دادگاه دادخواهی نموده رسیدگی طلبید . سلطان العلماء بدادگاه خوانده شد و چون بمحمد علیمیرزا عنوان « قصابی » داده بود دلیلش پرسیده گردید . سلطان العلماء ابراد گرفت که میبایست « هیئت منصفه » بخواند ، و باین بهانه گردنکشی از پاسخ کرد و در نتیجه آن رسیدگی انجام نیافت .

سپس نیز که پس ازدوماه روزنامه اش بیرون آمد داستان دادگاه را نوشت و بمحمد علیمیرزا بدگویی درین نگفت این بود در پیشامد بمیادمان مجلس که سلطان العلماء نیز یکی



۱۴۸۸  
ظل السلطان

از گرفتار شدگان بود در باغشاه او را هر شب شکنجه میکردند و سپس نیز بانبار فرستادند که در آنجا بپاهش انداختند و بدبخت باسختی بدرود زندگی گفت . بهر حال چون آن گفتار عنوان تاریخی پیدا کرده همه اشرا اینجا میآوریم .  
این گفتار در شماره ۱۳ آن روزنامه که پنجمین چهاردهم آبان گفتار روح القدس (۲۹ رمضان) بیرون آمد ، زیر عنوان « نطق غیبی با اشاره لاریبی » بچاپ رسیده بدینسان :



« مگر بگوش سلیمان ز من رساند باد نصیحتی که در او خیر سلطنت باشد ،  
 « ایگاش در این مملکت یک شاه پرست پیدا میشد چند کلمه بدخواهی روح القدس ،  
 « را بشاه داد خواه میرساند ، مارا نه هوای سلطنت است و نه خیال وزارت در حفظ وطن ،  
 « و حمایت هم وطنان بجان بکوشیم و از حرف حق گفتن چشم نپوشیم میان رعیت و بنده ،  
 « فرق است اطاعت شهوات نفسانی بر بنده لازم است نه بر رعیت زیرا که رعیت بنده نیست ،  
 « و آزاد است بلکه با خود شاه هم مساویست فقط حقوق پاسبانی سلطان را باید پاداش ،  
 « داشته باشند در صورتیکه شاه هم بوظیفه شبانی و پاسبانی خود عمل کند ( گوسفند ،  
 « اژدها برای چوپان نیست ) ( بلکه چوپان برای خدمت اوست ) رقابت سلاطین با یکدیگر ،  
 « جهت توسعه مملکت و رفاهیت رعیت است رعیت را برای آسایش و زندگی دوجیز است ،  
 « ( یکی مال و دیگری جان ) سلاطین سابقه ایران چنانچه تواریخ شاهد است برای حفظ ،  
 « این دو چیز همیشه لواء جهانگیری افراخته داشتند و رعیت را در سایه خود آورده ،  
 « میداشتند چون ودایع حق را که ملت باشد از شر دشمنان حفظ میکردند ( بظلاله ،  
 « فسی الارض ) شدند - سلاطین لاحق هم پیروی و تاسی با ایشان کردند و از مملکت ،  
 « و رعیت خود بهره مند شدند و تمام سلاطین عالم را مطیع و بساج ده خود نمودند ،  
 « چنانچه داستان شاپور ذوالاکتاف و دیگر سلاطین بر این گفته گواهد است - هر پادشاه ،  
 « که از وظیفه خود کوتاهی کرد عاقبت بکیفر غیبی گرفتار شد مانند خسرو پرویز ،  
 « و شاه سلطان حسین صفوی - پس ملت در همه قرون و ازمنه در بستر امن و امان بکمال ،  
 « راحتی مینمودند پاسبانان با کمال جد و جهد حمایت و حفظ آنها را می کردند - این ،  
 « شیوه مرضیه و جبهه همت تمام سلاطین بود تا عهد سلطنت فتحعلی شاه و محمد شاه در ،  
 « زمان پادشاهی این دو تاجدار هم اگر چه پاره ای صدمات و لطامات بملت رسید و قطعه ای از ،  
 « وطن عزیزشان بیاد فنا داده شد باز تا اندازه ای ملت راحت بودند جان و مالشان تا ،  
 « حدی محفوظ بود - دور سلطنت که بناصرالدین شاه رسید ورق برگشت ستاره ،  
 « بدبختی ملت طالع شد جماعت تن پرور پرست فطرت بی شرف معاون قوه باطنی سلطان ،  
 « شدند و ذالت ذاتی ظاهر ساختند دست آمدی بودائع پروردگار گشودند جان و مال ،  
 « ملت مظلومه را قسمت کردند - ابتدا جهت تحصیل پارک و کالسکه و مبل اطاق ،  
 « مثل دزدان اموال ملت را بنارت بردند و قطعه قطعه خانمان رعیت را با جانب فروختند ،  
 « تا اواخر سلطنت شاه مظفر عدل پرور تمام اموال ملت بنارت رفت ( سکه و خرس ،  
 « و خوک ) مقوایی خریدند شد عاقبت سلطان المستبدین باریس الخائنین گرفتار آه ،  
 « ملت مظلومه شده هر دو هدف گلوله وطن پرست غیبی گشتند - شاه نیک فطرت و ،  
 « صدراعظم نیکو سجیت آثار ملت دوستی و وطن پرستی را بیادگار نهادند ( تعرف ،  
 « و الاشیاء باضدادها ) این دو شاه و دو صدراعظم آثار خیریه و شریه بسوه خاتمت و ،  
 « حسن عاقبت سرمشق و منشأ تاریخ برای سلاطین آتیه گذاشتند - چون سلطنت به ،

« اعلیحضرت رسید مال ملت تمام غارت شده غیر از یک جانی برای ملت باقی نمانده است ،  
 « در این عهد دست بجان ملت زده شد - یکطرف اقبال السلطنه بحکم مرکزی مشغول ،  
 « ریختن خون ملت شد - یک سمت عثمانی تحریک شده اطفال ملت را ذبح و اهل بیت ،  
 « ملت را اسیر و چقدر از ملت رانده کرد - یکجانب وزیر نظام مأمور قتال و اغتشاش ،  
 « خراسان میشود - از طرف دیگر جهان شاه خان از طهران بزنجان رفته اهل زنجان ،  
 « را قطعه قطعه نمود - تا ملت بخواهد خود را از گرگان داخله نجات بدهد گرفتار ،  
 « سگان و گرگان خارجه میشود - از هر گوشه دردمندی و از هر کناره آه مستمندی ،  
 « بلند است لیلانهاراً مشغول دعا گوئی این دوره سلطنت هستند .

« آه دل مظلوم بسوهان ماند      گر خود نبرد برنده را تیز کند »

« خوب است قدری از مستی سلطنت بهوش آمده چشم باز کرده نظری بدولت ،  
 « خود و باقی دولتها بنمائی - آیا تمام سلاطین عالم از وظیفه و شغل خود خارج شده مشغول ،  
 « قصابی گشته اند - یا تمام ملل عالم مثل ملت بخت برگشته ایران اسیر ظلم و شهوت ،  
 « نفسانی پادشاه خود هستند - ندانم چه باعث شده که تمام ممالک اروپا بادی و وسعت ،  
 « خاک و ازدیاد نفوسند جز ایران که هر سال و ماه قطعه ای از خاکش قسمت دیگران ،  
 « و نفوش طعمه گرگان و آبادیش مبدل بخرابی میشود - کدام پادشاه مستبد ،  
 « جهه استبداد و خود سری سر و تاج روی استبداد خود نگذاشت - یا ،  
 « کدام پادشاه مشروطه بواسطه مشروطیت باعسی درجه شاهنشاهی و امپراطوری ،  
 « نرسید - آیا بغیر از وسیله مشروطیت امپراطور زاپن بر امپراطور مستبد روس غالب شد - ،  
 « یا بجز فائده مشروطیت دولت انگلیس یا دولت دیگر آباد و رشک دول مستبده گردید ،  
 « ندانم اعلیحضرت ما بتصور چه فایده و خیال چه نتیجه از مشروطیت سر بیجان و با رعیت ،  
 « دست در گریبان شده است - مگر ندانسته که رعیت و پادشاه هر دو بنده پادشاه حقیقی ،  
 « هستند ( ان اکرمکم عند الله اتقاکم ) »

« دادگر آسمان که داد بده داد      داد که تا خاکیان رهند ز بیداد »

« مگر نفهمیده که هیچ سلطانی با رعیت نمی تواند طرف شود چرا که « یدالله ،  
 « فوق ابديهم ) »

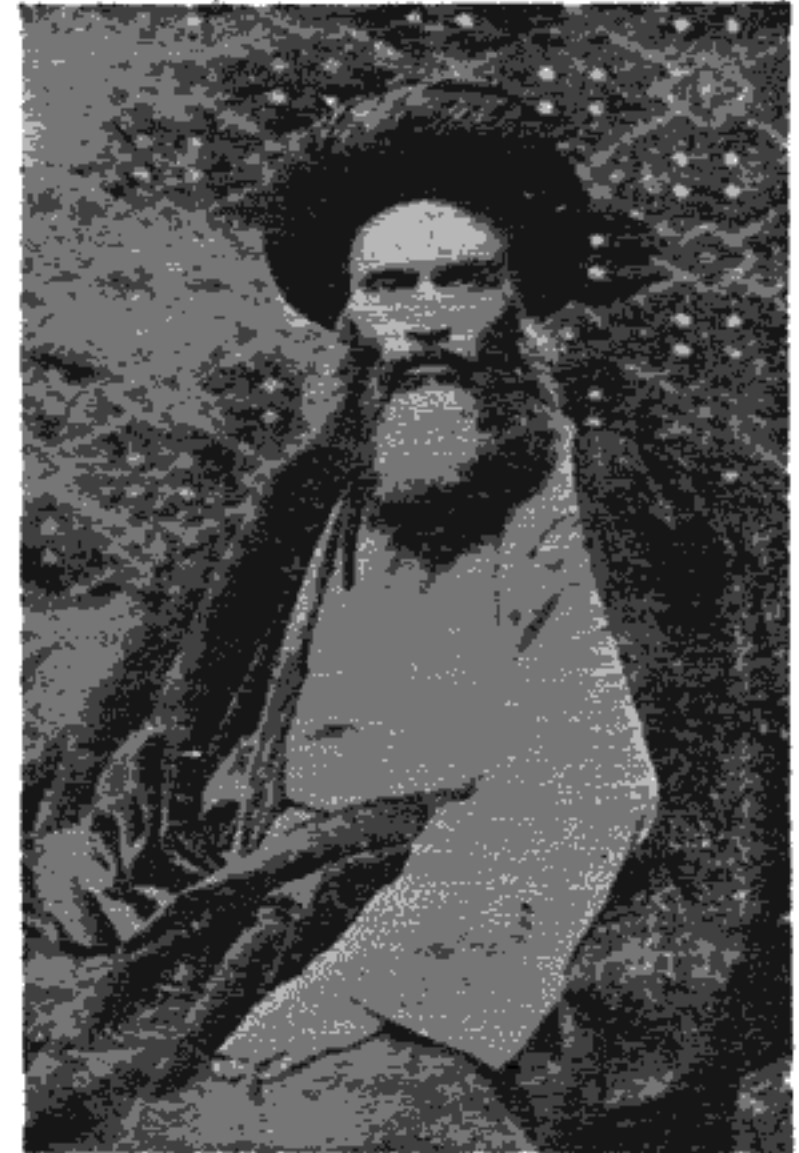
« گر ندهد داد خلق دادگر خاک      دادگر آسمان بگیرد از او داد »

« مگر ممکن نیست که داستان لوی شانزدهم در این مملکت اتفاق بیفتد زیرا که ،  
 « ( ان الله عزیز ذواتنقام ) »

« سرشب سر قتل و تاراج داشت      سحر که نه تن سر نه سر تاج داشت »

« مگر یقین نکرده که از خون فدائی نمره ( ۴۱ ) فدائی بزرگتر برای بزرگتر ،  
 « از کار آن فدائی تولید شده و منتظر اتمام حجت است - بنظر و فراست سلطانی بایده ،  
 « فهمیده و درک نموده باشد که با ماران و افعیان ظاهر خوش خط و خیال و باطن پر زهر ،

« قتال باز کردن جائز نباشد و خلوت کردن و مصلحت بینی نمودن از دزدان این ملک »  
 « و نمایندگان اجانب صلاح نیست زیرا که دزد بازار آشفته میخواید و بیگانه منفعت »  
 « خویش میطلبید - البته فهمیده است رعیت را از رعیتی این دولت و دیگر دولت فرقی »  
 « نیست بلکه ذلتشان مبدل بعزت میشود اما با تسلط اجانب سلطنتی برای شاه باقی »  
 « نمیماند (کوس لمن الملکی به بوق قلندری) (عزت سلطنتی بذلت رعیتی) مبدل میشود »



ب ۱۴۹

### سیدعلی آقا یزدی

« اگر اعلیحضرت پادشاه را تقرب و خاندان او را به پیشخدمتی بیگانه شرف و افتخار »  
 « است لیکن ما ملت را از رعیتی و تسلط خارجه نهایت تنگه و عار است - حمیت ملیت »  
 « باعث حفظ سلطنت این خانواده است والا باغ مشروطیت که از دوماه قبل آب نیاشامیده »

« بینهایت تشنه شده وقت آنست که بتوسط باغبانان فدائی غیبی شاداب و سیراب شده »  
 « گلها و ریاحین در باغ مشروطیت شکفته شود - یا طبیب حاذق غیبی عضو شقاقلوس را »  
 « قطع کند تا باقی اعضا از آن مرض سالم بماند همان به از گفتن لب به بندم باین دوربای »  
 « اکتفا نمایم »

ظالم زستم همیشه لات آمده است      رخ رفته پیاده با ثبات آمده است  
 مشروطه طلب با سب و بیست سوار      چون کشته وزیر شاه مات آمده است

در همان روزها مجلس يك کار بزرگی را بانجام رسانید ، و آن  
**آمدن محمدعلی میرزا به مجلس** اینک بودجه کشور را که « کمیسیون مالی » از ششماه باز بان  
 آغاز کرده و بتازگی پبایان رسانیده بمجلس آورده بود براست  
 داشت ، و در این بودجه برای نخستین بار در رفت دولت بادر آمد آن  
 یکسان گردانیده شده بود .

چنانکه گفته ایم در سالهای پیش ، در آمد دولت پانزده کرور و در رفتش بیست و يك کرور و  
 نیم میبود که هر ساله شش کرور و نیم کم میآمد که میبایست جای آنرا باوام گرفتن  
 برگردانند . مجلس خواستار میبود که باین کمی چاره اندیشیده شود که دیگر نیازی بوام  
 نیفتد ، و کمیسیون خواست مجلس را بکار بسته از چهار راه از دررفتهای سالانه هشت کرور  
 کم گردانید بدینسان :

(۱) سالانه پس گزافی که شاهزادگان و دیگران میگرفتند از هر یکی اندکی کاست . مثلا  
 شماع السلطنه ۱۱۵ ، و ظل السلطان ۷۵ ، و نایب السلطنه ۲۹ هزار تومان در مییافتند و همچنین  
 دیگران کمیسیون بهر یکی ۱۲ هزار تومان سالانه نهاد .

(۲) فرمانروایان در هر شهرستانی که میبودند مالیات صد سال پیش آنجا را بدولت  
 میپرداختند ولی خودشان چند برابر آنرا از مردم می گرفتند . کمیسیون دست آنان را کوتاه  
 ساخته چنین نهاد که آنچه از مردم گرفته میشود بدولت برسد .

(۳) تبولرا برانداخت که در جای دیگری روشن گردانیده ایم .

(۴) بسیاری از درباریان و نیرومندان جوو گندمی را که میبایست بنام مالیات بدولت  
 پردازند نه پرداختند پولش را از روی بهای صد سال پیش میپرداختند . کمیسیون چنین نهاد  
 که خود جنس را پردازند .

گذشته از این راه سیصد و هشتاد هزار تومان نیز از دریافتی دربار کم کرد . زیرا  
 از هشتصد هزار تومان پول و اند گزافی جنس که دربار سالانه میگرفت هشتاد هزار تومان  
 آن برای دررفت دستگاہ و لبهد میبود که در تبریز نشستی ، و چون اکنون ولیمهد در  
 تهران در نزد پدر خود میزیست کمیسیون دیگر انگیزهای برای پرداختن آن پول نمیدید  
 دوپست و چهل هزار تومان صرف جیب مظفرالدین شاه یا بهتر گویم : برای پول پرانیهای  
 او میبود و کمیسیون اکنون جایی برای آن پول پرانی نمیدید . شصت هزار تومان

برای ساختن و بسیجیدن «خلمت» میبود که کمیسیون آنرا نیز فزونی میدانست .

کمیسیون این پولها را کم گردانیده برای دربارتها يك کروور یا پانصد هزار تومان سالانه نهاد که سی هزار تومان از آن خود شاه ، و بازمانده از آن کارداران و بستگان دربار باشد . گذشته از جنس که همچنان بایستی داده شود .

محمد علیمیرزا در آنروزها باین کار مجلس ایرادی نگرفت و ناخرسندی هم ننمود . ولی خواهیم دید که سپس که میخواست بار دیگر بامجلس بنبرد پردازد ، همین را بهانه کرد و سالانه کارکنان شترخانه و صندوقخانه و قاطرخانه و فراشان و دیگر کارداران کوچک را نپرداخت ، و آنان را بدشمنی با مجلس برانگیخت . بهرحال روزیکشنبه هفدهم ایان ( ۳ شوال ) که نوشته کمیسیون در مجلس خوانده شد نمایندگان اندک گفتگویی در پیرامون آن کرده با خشنودی برآست داشتند . رئیس الوزراء و دیگران نیز خشنودی نمودند .

در همان روزها گفتگو از آمدن محمد علیمیرزا بمجلس میرفت . چنانکه گفتیم از زمان کشته شدن اتابك شاه نیز رفتار خود را دیگر کرده از نبرد آشکار دست برداشته بود و برای خشنودی آزادخواهان در آرزوی آمدن بمجلس میبود ، و روز نوزدهم ایان را برای این کار برگزیده بودند . مجلس به برگ و ساز میپرداخت که پذیرایی با شکوه باشد و يك « طاق نصرت » در جلو بهارستان بسته میشد . چنانکه گفتیم نمایندگان مجلس و آزادخواهان تهران باینگونه رویه کاریها ارج بسیار مینهادند ، و هر زمان که از شاه یا از درباریان يك چنین گرایشی میدیدند خود را فریب داده از درون دل شاد میشدند .

روز دوشنبه نوزدهم ایان ( ۵ شوال ) چنانکه نهاد بودند نخست وزیران و دیگران بمجلس آمدند و سپس ظل السلطان و ولیعهد و خوبشان دیگر شاه رسیدند . سپس خود شاه در کالسکه روبازی نشسته آهنگ مجلس کرد . در راه مردم گاهی آواز سه « زنده باد » در می آوردند . بدینسان بدر مجلس رسید . نمایندگان و وزیران پیشواز کردند ، و چون بمجلس درآمد پس از پذیرایی نخست ناصر الملك سپاسنامه ای از سوی شاه و سپس حاجی سید نصرالله پاسخی از سوی مجلس خواند . پس از همه آنها ، شاه چون پس از تاجگذاری بمجلس نیامده و این نخستین بار آمدن او میبود ، چنانکه نهاد شده بود سوگند دبستی بمشروطه خورد که « تمام هم خود را مسروف حفظ استقلال ایران نموده ... قانون اساسی و مشروطیت ایران را نگهدار و برطبق آن قوانین مقرر سلطنت کند . » نشست بدینسان پایان یافته شاه باز گردید . ولی خواهیم دید که چگونه او این پیمان و سوگند را شکست ، بلکه باید گفت : این پیمان و سوگند جز برای فریب نمی بود و دلش از آن آگاهی نمیداشت .

### دوتیرگی در میان تبریزیان

در اینجا باز با ذریعجان بر میگردیم : در آنجا نیز داستانهایی در کاررویدادن می بود . عثمانیان در مرز روز بروز جلوتر می آمدند و کردان همچنان با شوب و تاراج می پرداختند . با همه آهنگ محترم - السلطنه از تهران ، ایشان در کار خود می بودند . حاجی صدخان مراغه ای سردار مقتدر که حکمران ساوجبلاغ میبود بفرمانفرما تلگراف کرده نوید مباد که کردان را « قسمی تنبیه نماید که چشم جهاننایان روشن شود ، و لسی خواهیم دید که با چه رسوایی از ساوجبلاغ بگریخت .

در این هنگام در شهر تبریز دوتیرگی « مشروطه و استبداد » نیرو یافته می سترسید و رویه کشاکش بخود می گرفت . چنانکه گفته ایم از روزیکه حاجی میرزا حسن مجتهد و دیگران بامشروطه دشمنی نمودند انبوهی نیز از مردم شهر پیروی از آنان کرده از مشروطه رو گردانیدند ، و کم کم کینه آنرا در دل گرفتند . و در اینجا و آنجا زبان بیدگویی گشادند . ایشان عنوانی جز اینکه « مشروطه خواهان لامذهبنده » نمی داشتند ، و هر رفتاری را که از ایشان میدیدند ، ژاست و دروغ ، دلیل « لامذهبی » ایشان می گرفتند ، و چون در این میان مشروطه خواهان نیز روز بروز از دین دلسرد گردیده بی پروایی بیشتری نمودند ، و برخی از آنان خود کسان بیباکی می بودند ، ازینرو رفته رفته بشماره بد خواهان مشروطه می - افزود تا آنجا که يك دوتیرگی سترسایی گردید .

مردم کینه توز تبریز بدو بخش شده ، چه بسا که پدر با پسر ، و برادر با برادر دشمنی مینمودند . در بازار که دکانداران پهلو بپهلوی هم بسر میبردند همگی دو تیره گردیده ، چه بسا که در یکدکان کشاکش مشروطه و استبداد بر پا می گردید . می بایست بگویم که کارزا بنادانی رسانیده بگردارهای نکوهیده ای بر میخاستند . این نخست از مشروطه خواهان سرزد که چون يك پیشرفت در کارشان پدید می آمد جمله « مستبدین زنجبیل حاضر است » را بروی مقوایی یا چلواری نوشته از جلو دکانها می آویختند ( ۱ ) . در چراغانها دانه های زنجبیل را از گوشه های درفشها آویزان میکردانیدند ، و یا بشقای از زنجبیل پر کرده در جلو دکانها می گزاردند ، خواهیم دید که سپس هم بدخواهان مشروطه این رفتار را بامشروطه خواهان کردند .

تبریز در این هنگام بيك سر بازارخانه بیشتر میمانست تا بيك شهر . زیرا در هر کویی روبه رفته هزارتن و دوهزارتن تفنگچی مشق دیده پیدامیشد که اگر کشاکش و دوتیرگی با آنان رسیدی بایستی بجای زنجبیل دانه های گلوله را بروی بکدیگر کشند و کار از بدگویی گذشته به خونریزی کشد .

از آنسوی پیش از زمان مشروطه در شهرهای ایران گروهی به نام « لونی » ، « مهدی »

( ۱ ) در تبریز « رشك » را « درد دل » خوانند ، و چون یکمان مردم درمان درد دل زنجبیل است از اینرو ، اگر کسی رشك برد و یا خشمناك گردید گویند : « زنجبیل لازمش شده »

خوانده میشدند ، که یکدسته خودش و گردنکشی می بودند . اینان بخود کامکی سر فرو نیاورده آزادی خود را نگه میداشتند ، و می باید گفت : نیک و بد باهم می بودند ، زیرا بسیاری از آنان مردان غیرتمندی می بودند که بیداد کدخدایان و فراشباشیان را برتفاخته آزادگی و گردنفرازی را بیهای جان خریدار میشدند . اینست بدلگرمی زور و دلیری خود بکدخدا و فراشباشی سر فرو نیاورده جداسر و آزاد می زیستند ، و چه بسا که با پیروان



پ ۱۵۰

عارف فروزینی (یکی از آزادخواهان تهران  
( این پیکره در سالهای دیرتر در تبریز برداشته شده )

کدخدا و حکمران زد و خورد کرده از آنان کشته و از شهر گریزان میکردیدند ، و همچون شیران و پلنگان در کوه و بیابان گردیده با زور بازو خوراک بدست آورده زندگی بسر می بردند . لیکن برخی هم از بد نهادی باین راه در آمده زور و توانایی خود را در مردم - آزاری بکار میبردند . اینست نیکو بد توأم میبودند که همگی را نتوان ستود و نتوان نکوهید . ولی این نیکی در همگی آنان بود که از مرگ ترسیدندی .

در تبریز از اینگونه لوتیان همیشه فراوان بوده اند و کسانی از آنان نامی پیدا کرده اند . یکی از آنان حاجی اللهیار است که در زمان محمد شاه و ناصرالدین شاه می زیسته و خود مرد بی آزار و غیرتمندی می بوده . یکی از داستانهای او اینست که رجبعلی نام داروغه ای از تهران به تبریز آمده که بسیار بیدادگری و چپسری مینموده و همیشه زبانش بدشنام بازمی بوده . حاجی اللهیار روز روشن پاداره او که در یکی از دالان های بازار میبوده رفته و با قمه او را میکشد و خود را بیرون می اندازد . این داستان در تبریز هنوز بر سر زبانهاست و آن دالان بنام «قائلی دالان» (دالان خون آلود) خوانده میشود . دیگری از آنان «حلاج اغلی» بوده که دو یا سه برادر میبوده اند و در زمان والیکری امیر نظام گروسی تا دیر گاهی بدولت گردنکشی کرده و گریزان در پیرامون های شهر میزیسته اند و والی دست بآنان نمی یافته است . داستان آنان نیز در تبریز شناخته و نام «حلاج اغلی» بر سر زبانها می بود . اگر کسی بدیکری چپسری نشان میداد آندیکری پاسخ داده میگفت : «حلاج اغلی نیستی که من از تو بشرسم» . دیگری از آنان ستارخان میبود که پیش از مشروطه سالهایی گریزان بوده و با دولت گردنکشی ها کرده ولی سپس از آنراه باز گشته در شهر با خرید و فروش اسب زندگی می کرد ، و اکنون یکی از سر دستگان مجاهدان بشمار میرفت . دیگری نایب محمد در اهراب میبود که همگی او را به نیکی میشناختند و پاش میداشتند دیگری کاظم دوانگر اغلی و حسن کبابیز در کوی دوجی میبودند که بسیار دلیر و بنام ، و خود با ستارخان همچشمی و دشمنی می داشتند . دیگری عباس و یوسف در کوی حکماوار که هر دو از شاگردان ستارخان میبودند که یکسفر با او ، گریزان و گردنکشان ، از کوه و بیابان تا مشهد رفته و باز گردیده بودند ، و اینان هم اکنون از آنراه باز گشته و در شهر با دسترنج خود زندگی بسر میبردند . همچنین در قراملک واسکو و دیگر جاها از این لوتیان فراوان میبودند .

پیش از زمان مشروطه که در میان کویهای تبریز همچشمی رواج می داشت و هر کویی خود را جدا میگرفت ، این لوتیان نیز در آن همچشمیها پا در میان میداشتند و خود بازار گرمی برای کالاهایشان پیدا میکردند . ولی چون مشروطه پیش آمد آن همچشمیها از میان رفت و این لوتیان نیز در کنار ماندند و خواه ناخواه بخاموشی گسراییدند . بسیاری از آنان نیز بمیان مجاهدان در آمدند و از هوا داران مشروطه شدند . لیکن

اینزمان که دوتیرگی از راه خواستن مشروطه و نخواستن آن بمیان آمده بود بیسم آن میرفت که بار دیگر میدان برای همچسبهای لوتیان باز شود ، و چون این زمان کینه بیشتر میبود ناگزیر کار بجنگ و خونریزی انجامد .

این بیم جای خود را گرفت و همچسبی کویها که از میان رفته بود برپا شدن انجمن در این هنگام از راه دیگری باز گردید . چگونگی آنکه میر - هاشم دوچپی که از زمانیکه از تهران بازگشته بود بار دیگر با مشروطه همراهی مینمود و بانجمن و دیگر نشستها میآمد این روزها باز از در بدخواهی و بد رفتاری در آمده در کوی خود انجمنی بنام « اسلامیة بنیاد نهاد ، و این نتیجه اش آن گردید که دوچی که يك کوی بسیار بزرگ و نیرومندی میبود از دیگر کویها جدا گردیده با آنها بهمچسبی و دشمنی پرداخت ، و سرخاب که در پهلوی آنت بسوی وی گرایید . بدینسان يك دوتیرگی آشکاری در شهر پدید آمد .

دستاویز میرهاشم ، چنانکه از نام اسلامیة پیداست هواداری از دین میبود . مشروطه خواهان را «لامذهب» خوانده مردم را بدشمنی با آنان بر می انگیزخت . اما انگیزه این کار : چنین گفته

میشد که میر هاشم میخواست که نمایندگان انجمن ابالتی که این زمان برگزیده میشدند ، بدلخواه او باشند که جز خودش و همداستانش برگزیده نشوند ، و چون آزادیخواهان ارجی باین درخواست او نمیگزاردند ، ناچار رنجیده شده بدشمنی



۱۵۱ پ

### حاجی میرزا آقا بلوری

(هر دو پیکره در سالهای دیرتر برداشته شده)

میکوشید . لیکن چنانکه سپس دانسته شد يك انگیزه بزرگتر دیگری در میان میبود . چگونگی اینکه محمدعلیمیرزا که این زمان باز نقشه ای برای برانداختن مجلس میکشید همبخواست در تبریز نیز آشوب و نا بسامانی باشد که آزادیخواهان سرگرم و گسرفشار گردیده نتوانند بتهران یادری نمایند ، و برای اینکار میر هاشم را برگزیده و با دست حاجی ابراهیم صراف که یکی از توانگران دربار شناس میبود پول برایش فرستاده بود . همانا از آغازهای ابان ماه بود که میرهاشم بکار پرداخت . چنانکه گفتیم در دوچی لوتیان بنامی میبودند ، و اینان بنام همچسبی دوچی و امیر خیز ، و همچنین بنام دوتیرگی

شیخی و متشرع . با ستارخان که لوتی کوی امیر خیز و خود شیخی میبود ، کینه و دشمنی دیرینی میداشتند ، و چون ستارخان این زمان در میان مجاهدان و آزادیخواهان می بود ، میرهاشم باسانی توانست لوتیان دوچی را بدشمنی با مشروطه خواهان برانگیزد . آنان خود در آرزوی چنین انگیزنده ای میزیستند و چون در این هنگام پاسخده سامان و ایمنی شهر آزادیخواهان میبودند اینان برای بهم زدن آماده گردیدند .

همانا این درس از تهران داده شده بود که اگر نوانند بستگان روس که در تبریز فراوان میبودند آزار و زیان رسانند که بهانه بدست دولت روس دهند . محمد علی میرزا در دشمنی با مشروطه تا آن اندازه پامیفشرد که از جداسری کشور نیز چشم میپوشید . بهر حال بارها بد رفتاری از این لوتیان دیده میشد و روز شنبه بیست و چهارم ابان ( ۹ سوال ) بکداستان تنگ آلودی رخ داد . چگونگی آنکه کاظم دواتگراغلی با سه تن از لوتیان دیگر دوچی در جلو منازهای مجدالملک با تپانچه تیر اندازیهایی کردند و اکبروف نام آموزگار دبستان روسی را کتک زده زخمی کردند . این آگاهی چون بکونسول روس رسید ، بی آنکه پرسشی در آن باره از والیکری یا از انجمن کند و یا يك آگاهی دهد ، در زمان با بیست و پنج تن قزاق روس سوار گردیده بیرون تاخت و دستور به بستگان روس فرستاد که هر کس تفنگ و افسار خود را برداشته بیرون آید .

خواستش پدید آوردن جنگی در میان تبریزیان و بستگان روس میبود . از اینرو چون بجلو منازهای مجدالملک رسید از درشکه پایین جسته دستور داد قزاقها فشنگ بتفنگها گزارده و آماده شلیک ایستادند ، و خود زبان باز کرده دشنام بسیار بنام ایران و اسلام بیرون ریخت . اگر کسی پاسخی دادی کار بخونریزیها کشیدی . ولسی تبریزیان چون خواست روسیان را میدانستند همگی خاموش ایستادند در آن میان تاجر باشی روسی رسیده کونسول را با زبان باز گردانید .

این داستان نیک میرساند که روسها در پی بهانه جویی میباشند و پیروان میرهاشم نیز میکوشند که بهانه بدست آنان بدهند . کونسول پس از آن دژ رفتاری باز فشار آورده لوتیان دوچی را میخواست گرفته باو سپارند . انجمن بفرمانفرما فشار میآورد که سامان و ایمنی را در شهر استوارتر گرداند و بسدکاران را دنبال کرده بکیفر رساند که بهانه روسها بریده شود . ولی فرمانفرما بکاری در این زمینه نمی پرداخت .

این نخستین میوه بدخواهیهای میرهاشم و مردم دوچی بود . از همان روزها دو تبرگی در شهر روبه دشمنی بخود گرفت و از هر سو کوششهایی آغاز یافت . دسته های مجاهدان دوچی و سرخاب که میبودند و تاکنون همگامی با دیگر مجاهدان مینمودند از این پس جدا گردیده از تفنگچیان جیرهاشم شمرده شدند . چند روز پس از این بکداستان دیگری رخ داد ، و آن اینکه گروهی از سید و



ملا و دیگران در مسجد صادقیه گرد آمده بنام اینکه در شهر ایمنی نیست بهیماهوی برخاستند و بازارها نیز بسته گردید. دانسته نبود از کجا سرچشمه میگردند ولی دانسته بود که خواستشان پدید آوردن آشوب میباشد. آن رفتار میرهاشم بدخواهان مشروطه را دلبر میگردانید که بزبان آن کوششهایی کنند. هر چه بود انجمن و سران آزادی پابمیان نهاده جلو گرفتند و بازارها باز گردید.

چنانکه گفته ایم از چندی باز نمایندگان برای انجمن اپالئی از روی قانون برگزیده میشد. این کار روز آدینه چهاردهم آذر (۳۰ شوال) انجام گرفت که کسان پایین برگزیده شدند:

اجلال الملك، بصیر السلطنه، مؤتمن همایون، افتخار الاطباء، حاجی امین التجار، میرزا علی اکبر، معین الرعایا، حاجی مهدی کوزه کنانی، حاجی محمد حسین ساعتساز، حاجی رحیم باکوچی، حاجی میرزا ابوالحسن انگی (۱)

این کسان چنانکه از نامهاشان پیداست چند تنشان بازرگان و بازرمانده از درباریان و یا از ملایان میبودند، و این میرساند که با همه جنبش و تکان در تبریز هنوز هم بنام و لقب ارج میگزاردند. از اینسوی حاجی میرزا ابوالحسن انگی همرد حاجی میرزا حسن و امام جمعه میبود، و در این هنگام برگزیدن او بنمایندگی در انجمن نمونه ای از نیرومندی بدخواهان مشروطه شمرده میشد. چنانکه گفتیم بدخواهان مشروطه در این زمان چیرگی نشان میدادند. در همان روزها در تبریز گذشته از اسلامیه انجمنی هم بنام «انجمن سادات» برپا شده بود که پیایی در روزنامهها «لا یحده» بچاپ میرسانید و خود را می نمود. این انجمن نیز رویهمرفته بدخواه مشروطه میبود.

در این هنگام در ساوجبلاغ یکداستان شگفتی رخ داد که فرمانفرما ناگزیر شده خود آهنگ آنجا کرد. چگونگی اینکه حاجی صمد خان سردار مقتدر مراغه ای که فرمانروای ساوجبلاغ میبود، و در تلگرافهای خود بفرمانفرما دلگرمی داده میگفت کردان را و قسمتی تنبیه نماید که چشم جهانیان روشن شود، روز چهارشنبه نوزدهم آذرماه (۵ ذی قعدة) ناگهان شهر را با توپخانه و قورخانه بگردان سرکش گزارده و خود با بستگانش بیرون آمد، و همانا این رفتار را با دستور شاه کرد. زیرا صمدخان، چنانکه او را خواهیم شناخت ا یکمرد ترسا و ناتوان نمی بود و در کارها تا میتوانست پا میفشرد. پس این زیونی در برابر یکدسته کرد جز بدلخواه نتوانستی بسود. از آنسوی همین صمد خان چون پس از این رفتار پنهان آمد محمد علی میرزا ازو بازپرسی نکرد و بکیفری بزخواست، بلکه چنانکه خواهیم دید پس از چند ماهی لقب «شجاع الدوله» باو داده بستر تبریز فرستاد.

(۱) بایستی دوازده تن باشند ولی نام یکی از آنان بدست نیامده.

چون این رفتار پست از صمد خان رخداد کردان سرکش بدستور عثمانیان بشهر درآمده درفش عثمانی را در آنجا برافراشتند، و در شهر دست بناراج گشاده بیازرگانان تبریزی و دیگر نا کردان آزار بسیار رسانیدند.

همان شب فرمانفرما بتلگرافخانه درآمده با تهران گفتگوها نموده چنین پیشنهاد کرد که خود آهنگ ساوجبلاغ کند. از شاه و از مجلس پاسخها باو رسید، و این بود که فردا هر اندازه از سوار و سرباز که در دسترس میبود گرد آورده آماده رفتن گردید. از تهران نیز نویدها میرسید که قزاق و سرباز روانه گردانند و از یابوری باز نایستند.

از اینسوی این داستان در مجاهدان سخت هنایید و همگی بر آن شدند که با فرمانفرما همراه گردیده تا ساوجبلاغ بروند، و چون گمان دیگری نمی بردند با دلخواه

و آرزو با مادیکی پرداختند. انجمن نیز به پیشامد ارج گزارده از هر راه بکوشش میپرداخت و بفرمانفرما پشتیبانی دریغ نمیگفت عصر آنروز فرمانفرما روانه گردید. ولی بهمراهی مجاهدان خرسندی نداده آنان را باز گردانید. با اینحال دسته هایی تا سر درود همراهی نمودند، و چون فرمانفرما تا خرسندی مینمود از آنجا باز گشتند. نمایندگان انجمن و دیگر سران نیز که تا آنجا همراه میبودند باز گردیدند.

در کتاب «بلوای تبریز» مینویسد که خواست فرمانفرما از این رفتن آن میبود



پ ۱۵۲  
سید محمد ابوالضیاء

که قورخانه و افزارهای جنگ را از تبریز بیرون برد که در دسترس آزادخواهان نماند . میگوید شش هزار تفنگ و یک کرور فشنگ و چهار توپ همراه برده دوست و هشتاد هزار تومان پول ، بنام این لشکرکشی ، از انجمن گرفت و این برای آن کرد که انجمن تهیدست بماند .

این سخن با جانفشانی هایی که از فرمانفرما در ساوجبلاغ دیده شد ( و ما آنها را خواهیم نوشت ) نمی سازد ، ولی از نیرنگ بازیهای محمد علی میرزا دور نمی باشد . بویژه چنانکه خواهیم دید در همین روزها دربار یک نقشه نوی را برای برانداختن مشروطه میکشید و از آنسو نویدهایی که بفرمانفرما بنام فرستادن قزاق و لشکر داد همه دروغ میبود که یکی را بکار نیست . بلکه در این هنگام گرفتاری آذربایجان ، امیر بهادر هشتصد تن سوار خود را از قراجه داغ بنهران خواست . بیگمان محمد علی میرزا جز بیر انداختن مشروطه نمی کوشید و بداستان ساوجبلاغ اندک ارجی نمیگذاشت . اینست باسانی توان پذیرفت که خواستش بیرون کردن قورخانه از تبریز میبوده . درباره فرمانفرما هم میتوان گفت که آن جانفشانی ها را بنام نگهداری آبروی خود میکرد بهر حال چنانکه خواهیم دید فرمانفرما با همه کوشش و جانفشانی چندان کاری نتوانست ، و بیشتر قورخانه و افزار را که برده بود پس از چند ماه باز گردانید که بدست دوچیان و هواداران شاه افتاد ، و این خود دلیل دیگری بر راستی سخن «بلوای تبریز» میباشد . چند روز پس از بیرون رفتن فرمانفرما بود که از تهران آگاهی های اندوه انگیزی ، درباره « آشوب میدان توپخانه » ، رسیدن گرفت و آزادخواهان تبریز بیک کار بسیار خردمندانه ای برخاستند و محمد علی میرزا را در جای خود نشانند ، و ما چون اینها را جداگانه خواهیم نوشت در اینجا بآن نمی پردازیم . در اینجا آنچه میباید نویسیم سرگذشت اندوه انگیز شادروان سید محمد ابوالضیاء می باشد که در همان روزها رخداد . چنانکه نوشته ایم ابوالضیاء یکی از پیشکامان آزادخواهی و خود از کوشندگان در آن راه میبود ، که پیش از آغاز مشروطه بهمدستی سید حسینخان روزنامه « عدالت » را مینوشت . سپس در زمان مشروطه نیز از کوشش باز نایستاده ، از چندی باز ، بهمدستی حاجی میرزا آقا بلوری روزنامه «مجاهد» را بنیاد گزارده بود که از روزنامه های آبرومند تبریز شمرده میشد .

در این روزها در آن روزنامه گفتاری زیر عنوان « مکتوب از نجف » نوشته شد که چون بدگویی از سید کاظم یزدی کرده او را « این ملجم سیرت » می ستایید مایه آشوبی در میان مردم گردید .

چنانکه نوشته ایم سید یزدی در رده آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندانی شمرده میشدی و گروهی انبوه از ایرانیان از « مقلدان » او میبودند . داستان « تقلید » را نوشته ایم . اندکی پیش از مشروطه مجتهدان دیگری که میبودند ، از شیخ معقانی و



ب ۱۵۳

نایب حسین کاشی با پیروانش

( این پیکره در سالهای دیرتر برداشته شده )

فاضل شریانی ، در گذشته و این سه تن جای آنان را گرفته بودند که انبوه ایرانیان « تقلید » به آنان میداشتند . بلکه پس از زمان مشروطه چون آخوند و حاجی شیخ پروای خشکه دینداران ننموده بهواداری از مشروطه برخاسته بودند ، کسان بسیاری از پیروان

آنان نیز برگشته ازسید یزدی پیروی می نمودند . از اینرو خواهندگان او بسیار فراوان میبودند ، و از اینرو چون آن شماره «مجاهد» بیرون آمد ، اینان رنجش سختی نشان دادند . گفته میشد کسانی چون آنرا شنیده اند با دو دست بسر خود کوفته اند . این نمونه ای از دلبستگی مردم بمجتهدان نجف میبود . برخی از خود مشروطه خواهان نیز از آن گفتار رنجیدند و بسیاری از آنانکه در میان دینداری و آزادیخواهی جایی میداشتند بیکبار از آزادیخواهان بریده بدشمنان ایشان پیوستند .

گناه سید محمد بسیار بزرگ شمرده میشد . انجمن نوینی که گفتیم برخی از نمایندگان چندانی که میبایست دلبستگی بمشروطه و آزادی نمیداشتند ، و یکی از آنان انگجی میبود که خود از ملایان و مجتهدان شمرده میشد ، اینان چه بنام دلجویی از مردم و چه از راه فهم و باور خود ، دشمنی سختی با ابوالضیاء نشان دادند ، و با آنکه آشوب تهران در میان ، و سران آزادیخواهی سرگرم آن میبودند ، اینرا کنار نگزارده سست کاری نمودند . انجمن نوشته ای بنام بیزاری از آن گفتار بیرون داد که سرا پا زشتگویی از ابوالضیاء میبود ، و در روزنامه انجمن بچاپ رسید . سپس ابوالضیاء را بسا انجمن آورده بسا بودن انگجی و دیگران بیازپرس پرداختند ، و با دستور انگجی پاهایش را بفلك بسته چوب زدند ، و باین دژ رفتاری بس نکرده دستور دادند که از شهر بیرونش گردانند . بیچاره ابوالضیاء ناسزایی را که در زمان خود کامکی ندیده بود در زمان آزادی دید .

این سخن از آقای بلورست که ابوالضیاء را پس از چوب خوردن من بخانه خود آوردم و باو دلداری داده بنوازش پرداختم ، و چون چند تن از سواران شاهسون را بر گمارده بودند که او را از شهر بیرون برند من دانستم که اگر این بدست شاهسونان سپرده شود ، چون نام او را ببیدیتی شنیده اند ، بیگمان در راه او را خواهند کشت . از اینرو شبانه ابوالضیاء را از شهر گریزانیدم و بدست شاهسونان ندادم .